



۱  
إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

الحمد لله تعالى که رساله شریف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه موسوم به

## مبدأ و معاد

و رساله مصنف جناب فضائل مآب حضرت خواجہ میر درد محمدی دہلوی علیہ الرحمۃ موسوم به

## اسرار الصلوٰۃ

بفرمایش زبدۃ العارفین و خلاصۃ السالکین حضرت سید نور الحسن صاحب آفاق

دَر مَطْبَعِ انصاری دہلی طبع شد

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله في البعد والمعاد واصل على جميعه محمد وآله الاجداد اما بعد فهذه رسالة شريفة تتضمن  
 الاشارات لطيفة ورائعة واسرار دقيقة فائقة للامام الهام حجة الله على الانام قدوة الاقطاب  
 والادوات وقلعة الابدال والافراد كاشف اسرار السبع المثاني المجدد للالف الش  
 الاولسي الرحمان العارف الرباني شيخ الاسلام والمسلمين شيخنا واما من الش  
 الفاروق في نسباً واخفى نذيراً والنقشبندی شرباً لا زال شمس هدايته على افق العلي  
 والناس في رياض افاضته رائحة واهل المستعان وعليه التكلان منها درویشی  
 هوسین راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اور اب کی از خلفاء خاندان حضرت  
 خواجہ اقدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم رسانید واز انجا طریقہ این بزرگوار انرا اخذ کرده  
 ملازم صحبت آن عزیز گشت بہرکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہ کہ از بہت استہلاک  
 در صفتہ قیومیت میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النہایت فی البدایہ نیز

شرعی میسر شد بعد از تحقق این جذبه کار بسلوک قرار یافت و این راه را بترتیب و حاشیه  
 اسد الله الغالب کرم الله تعالی و تقدس وجهه المقدس تا بنهایت رسانید یعنی با سمیکه  
 رب اوست و ازان اسم بقابلیت اولی که مستبرح تحقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوة  
 والسلام و التحیة بعد در روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره عروج  
 نمود و از انجانب شگیری روحانیت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت  
 استیلا میسر شد و از انجانب مقامی که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کاتفضیل  
 مر آن مقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است بترتیب  
 روحانیت حضرت رسالت خاتمیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة ترقی واقع شد  
 و در وقت وصول باین مقام نحوی اءادانه روحانیت حضرت خواجه علاء الدین عطار  
 که خلیفه حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی اسرارها و قطب ارشاد بوده  
 بآن درویش رسید بنهایت عروج اقطاب تا باین مقام است و دایره ظلیت تا باین  
 مقام منتهی میشود بعد ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بظلم طائفة افراد بوصول  
 این دولت ممتازند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام ممتزج عروجی  
 واقع می شود ناظر اصل ممتزج بظلم میگردند اما بوصول باصل خالص یا نظر اصل بآن  
 علی تفاوت در جراتهم خاصه افراد است ذلک فضل الیدیوتیه من یشاء و الله ذو العظیم  
 و آن درویش را خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بآن مقام که مقام اولی است  
 ازان سر دروین و دنیا علیه الصلوة والسلام المبارکات و التحیات الناسیات عنایت

شد و باین منصب سرفراز ساختند بعد از آن باز عنایت خداوندی جل شانۀ علم حاصل  
 شامل حال او گشت و از اینجا متوجه فوق ساخت یک دفعه تا باصل ممتاز ج برز و فنا  
 در اینجا میسر شد چنانکه در مقام سابقه و از اینجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرمود  
 باصل الاصل رسانید درین عروج اخیر که عروج در مقامات اصل است مدد از  
 روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبدالقادر بود قدس الله تعالی سره <sup>س</sup> لاقه  
 و بقوت تصرف از آن مقامات گزرانیده باصل الاصل و اصل گردانیدند و از اینجا  
 بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی باز میگردانیدند و آن درویش را مانیه نسبت  
 فردیکه عروج اخیر مخصوص بآنست از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار  
 او را از عزیزانی که جذب بقوی داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن  
 درویش بواسطه ضعف بصیرت خویش و قله ظهور آن نسبت را پیش از قطع منازل  
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن درویش را توفیق  
 عبادات نافله خصوصاً ادای صلوٰة نافله مدوی از پدر روی است و پدر بزرگوار او را  
 این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و ایضا آن درویش  
 را معلوم لدنی اندر روحانیت حضرت خضر بود علی نبینا و علیہ الصلوٰة والسلام و التَّحِیَّاتُ  
 تا زمانیکه از مقام قطاب نگزشته بود اما بعد از عبور از آن مقام و حصول ترقیات در  
 مقامات عالیّه اخذ علوم از حقیقت خودست و در خود بخود می یابد غیر بی احوال  
 نمانده است تا در میان درآید و ایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از

سیرین الله بالهست بمقامات مشائخ سلاسل و گیریم عبوری واقع شد و از هر مقام  
نصیبی فرا گرفت و مشائخ آن مقام ممد و معاون گماراوشدند و از خلاصه های نسبتها خویشی  
نصیبی ارزانی داشتند اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله تعالی اسراریم عبوری واقع  
شد و از آن مقام حظی وافر نصیب اوگشت و از آن مشائخ عظام روحانیت حضرت  
خواجہ قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود و بحق ایشان در آن مقام شان عظیم  
دارند و رئیس آن مقام اند بعد از آن بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسراریم  
گزری واقع شد این هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت  
نزول از فوق در جانب یمین آن شاهراه است و مقام اول بجانب یسار آن مستقیم  
این شاهراه را هیست که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فردیت میروند  
و نهایت النهایه میرسند افراد تنهارا راه دیگر است بی قطبیت از آن راه نمی توان  
گزشت این مقام در میان مقام صفات و این شاهراه واقع شده است کاینکه برست  
سیان این دو مقام از هر دو جهت بهره درست و مقام اول در جانب دیگر از آن  
شاهراه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از آن بمقام اکابر سه درجه  
که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله تعالی اسراریم عبور واقع شد آن مقام  
متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة و متزین است بتواریف  
مشاهده فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق آن مقام است بعضی از سالکان  
نارسیده که بعبادت نافله مشغولند و آن آرام دارند نصیبی از آن مقام بواسطه مناسبت

بآن مقام یافته اند بالا صالته عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر از امتدیان  
 و منتهیان بواسطه مناسبت بآن مقام است و آن مقام بس شکر است آن نور است  
 که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال  
 اشباع عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابناء جنس خود امتیاز تمام دارند انچه ایشانرا  
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند نیست  
 بعد از آن بمقام جذبه فرو آورده و این مقام جامع مقامات جذبات بی اندازه  
 از انچه نیز فرو آورده اند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت جامع است  
 و ارشاد و تکمیل بفرو آورده و این مقام تعلق دارد درین مقام فرو آورده و پیش  
 از آن که درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد این زمان اصل رانیز در رنگ  
 نخل و اگر داشت ازین عروج که در مقامات قلب واقع شد تمکین پیوست و اسلام  
 صنها قطب ارشاد که جامع کمالات فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد  
 از قرون بسیار و از منتهی شمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور  
 او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز  
 فرشت هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از  
 مستفاد میگردد و بی توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت او در رنگ  
 دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گو یا منجمد است که اصلاً جسمی که  
 ندارد شخصی که متوجه آن بزرگیت و باو اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی

شده در وقت توجه گوئیاروزنی در دل طالب کشاده میشود از آن راه بقدر توجه  
و اخلاص از آن دریای سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جلشانه و بان  
عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجام هم حاصل  
میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگست  
یا آن بزرگ از او در بارست هر چند بذكر الهی تعالی و تقدس مشغولست اما از حقیقت  
رشد و هدایت محرومست همان انکار او است راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه  
عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقودست صورت  
رشدست صورت سیم یعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند  
هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت  
نور رشد و هدایت میرسد و السلام علی من اتبع الهدی **مهمها** درمی که اول باین  
درویش کشاند ذوق یافت بود نه یافت و ثانیاً یافت میسر شد و ذوق یافت مفقود  
گشت و ثالثاً یافت نیز در رنگ ذوق یافت مفقود شد فالحال الثانية حالة الکمال

والوصول الى درجة الولاية الخاصة والمقام الثالث مقام التكميل والرجوع الى الخلق

للدعوة والحالة السابقة کمال فی جهة الجزية فقط فاذا انضم اليها السلوك وتم حصلت الحالة

الثانية ثم الثالثة وليس للمجذوب المجرد عن السلوك من الحالة الثانية والثالثة

نصيب اصلا فالكامل المكمل هو المجذوب السالك ثم السالك المجذوب وما سواهما

فلمين بكامل ولاكمل اصلا فلا تكن من القاصرين الصلوة والسلام على خير البشر سيدنا محمد



و آله الاظهر منها این درویش در او اخر ماه ربیع الآخر بمحمد مت غزیری که از خلفاء  
 این خانوادہ بزرگ بودند مشرف گشت و طریقه این بزرگوار را از او اخذ نموده در منتصف  
 شهر رجب بہان سال بحضور نقشبندیہ کہ در آن موطن اندراج نہایتہ در بدایت  
 مستعد گشت و آن عزیز فرمود کہ نسبت نقشبندیہ عبارت ازین حضور است  
 و بعد از دہ سال کامل و چند ماہ در نصف اول ماہ ذی القعدہ — نہایتی کہ در  
 بدایت از پس چندین پردہ ہای بدایات و اوساط جلوہ گر شدہ بود خرق رو پوش  
 نمودہ متجلی گشت و یقین پیوست کہ در بدایتہ صورتی بود ازین اسم و سخنی بود ازین  
 پیکر و اسمی بود ازین سہمی شان ما بینہا حقیقت کار اینجا منکشف شد و سر معاہدہ اینجا  
 آشکارا گشت من لم یذق لم یدر و صلوة والسلام علی سید الانام و آله الکرام و العظام  
 منها و اما بنحمت ربک فحدث این درویش روزی در حلقہ یاران خود  
 نشستہ بود و نظر بر خرابیہای خود داشت و این نظر غالب آمدہ بود بحدیکہ خود را  
 بی مناسبت تام باین وضع می یافت درین اثنا حکم من تواضع لہ رفعہ اللہ تعالی  
 و در افتادہ را از خاک ندست برداشتند و این نداد رسو او در دادند کہ غفرت لک و لمن  
 توسل بک الی یواسطہ او بغیر واسطہ الی یوم القیامہ و بتکرار باین معنی نواختند بحدیکہ  
 گنجایش ریب نماند و الحمد لہ سبحانہ علی ذلک حمد اکثر اطیبا مبارکافہ مبارک علیہ  
 و کما یحب ربنا و رضی و انصاہ و السلام علی رسولہ سیدنا محمد و آله کما یحیی بعد از آن  
 بافتاسی این واقعہ ما سور ساختند **رس** اگر باد شدہ بر در پیرزن و بیاید تو اینجا بحدیکہ کن

ان ربك واسع الخفرة منها سیرالی الله عبارت از سیر تا اسمی است از اسمای الهی  
جلشانه که سبد تعیین سالک است و سیر فی الله عبارت از سیر دران اسم است الی  
ان یتهی الی حضرة الذات الاحدیة المجردة عن اعتبار الاسماء والصفات والشیون و  
الاعتبارات واین تفسیر بر تقدیری راست آید که مراد از اسم مبارک الله مرتبه و جوب  
داشته شود که مستجمع اسماء صفات است اما اگر مراد ازین اسم مبارک ذات بحت  
بوده باشد پس سیر فی الله یعنی مذکور داخل سیرالی الله باشد و سیر فی الله اصلا برین  
تقدیر متحقق نشود چه سیر در نقطه نهایت النهایة متصور نیست و بعد از رسیدن بآن نقطه  
بی توقف رجوع بعالم است که معبر بسیر عن الله باشد است این معرفتی است که مخصوص  
بواصلان نهایت النهایة است غیر این در ویش از اولیاء الله بچکس باین معرفت تکلم

نکرده است الله یجتبی الیه من یشاء و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی  
سید المرسلین محمد و آل جمیعین منها در کمالات و لایات اقدام متفاوت اند  
جمعی باشند که استعداد حصول یک درجه از درجات ولایت دارند و بعضی دیگر استعداد  
دو درجه دارند و طایفه را استعداد سه درجه است و گروهی را قابلیت چهار درجه  
و آحادی باشند که استعداد پنج درجه باشند و هم الاقلون حصول درجه اولی ازین درجات  
پنجگانه وابسته بتجلی افعال است و درجه ثانی منوط بتجلی صفات و ثلثه اخیره مر بوط بتجلیات  
ذاتیة علی تفاوت درجاتها اکثری از یاران این در ویش مناسبت بدرجتها دارند  
از درجات مذکوره و قلیلان مناسبت بدرجه رابعه و اقلان مناسبت بدرجه خامسه که

نهایت درجات ولایت است و کمالی که نزد این درویش معتبرست مآثر ای این درجات  
 است بعد از زمان اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این کمال ظهور نیافته  
 است فوق کمال جذبه و سلوک است فردا انشاء الله تعالی این کمال در حضرت  
 مهدی ظهور خواهد یافت والصلوة والسلام علی خیر البریه منتهی و اصلان نهایت الهی  
 را در وقت رجوع قهقهه‌ری نزول با سفل غایات است و مصداق وصول نهایت الهی  
 همین نزول غایت الغایت است و چون نزول باین خصوصیت واقع میشود صاحب رجوع  
 بکلیه خود متوجه عالم میگردند آنکه بعضی او متوجه جناب حق است سبحانه و بعضی  
 دیگر متوجه خلق که این علامت عدم وصول است بنهایت الهی و عدم نزول است  
 بغایت الغایت غایت مافی الباب در وقت ادای نماز که معراج مومن است لطائف  
 صاحب رجوع را توجه خاص بجناب اقدس جل سلطان می افتد و تا ادای نماز  
 می ایستد بعد از فراغ نماز باز بکلیه متوجه خلق میگردد لیکن در وقت ادای فرائض  
 و سنن لطائف سه متوجه جناب قدس میگردند و در وقت ادای نوافل الطف این  
 لطائف متوجه اند فقط حدیث لی مع الله وقت تواند بود که اشارت باینوقت خاص  
 باشد که مخصوص بنماز است و قرینه بر تعیین این اشارت حدیث قره عینی فی الصلوة  
 تواند بود و علاوه این قرینه کشف صحیح است و الهام صریح این معرفت از معارف مخصوصه  
 این درویش است مشائخ این کمال را در جمیع التوجهین دانسته اند و الامر الی الله  
 سبحانه والسلام علی من اتبع الهدی و التزم شریقه المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیما

انها و امکنها **منها** مشائخ فرموده اند که مشاهده اهل السجده از وصول بمرتبه ولایت  
در انفس است مشاهده آفاقی که در سیر الی السور انشاء راه میسر شده بود معتبر نیست  
و آنچه برین درویش منکشف گردانیده اند آن است که مشاهده در انفس نیز در رنگ  
مشاهده در آفاق معتبر نیست آن مشاهده نه مشاهده حقیقت حق است سبحانہ و تعالیٰ  
بچون و بچگونه است در آئینه چون گنجایش ندارد چه آئینه آفاق و چه آئینه انفس و سبحانہ  
داخل عالم است نه خارج نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم شهود و روتیه اولیٰ  
نیز نه در عالم است و نه در خارج عالم نه اتصال بعالم دارد و نه انفصال از عالم لهذا  
روتیه اخروی را بلا کیف گفته اند از حیطة عقل و و هم خارج است در دنیا این سر را بر  
خواص الخواص منکشف گردانیده اند هر چند روتیه نیست کالغیرت است این دولت  
عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کم کسی باین دولت  
مستحق گشته است هر چند این سخن امروز مستبعد بنماید و مقبول اکثری نمی گردد اما انظار  
نعمت عظمی بنماید کونه اندیشان قبول کنند یا نه و این نسبت باین خصوصیت فردا  
در حضرت مهدی ظهور خواهد یافت انشاء اللہ تعالیٰ والسلام علی من اتبع الهدی

و التزم متابعت لمصطفی صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیما ته علیہ و علی آله و اصحابہ اجمعین -  
**منها** چون طالبی پیش شیخی بیاید باید که اول استخاره فرماید از سه استخاره  
تا بهفت استخاره تکرار نماید بعد از استخاره با اگر تند بزدی در طالب پیدا نشد شروع  
در کار او نماید اول او را طریق توبه تعلیم دهد و در رکعت نماز توبه گزاردن فرماید

که بی حصول توبه درین راه قدم ماندن سودمند نیست اما باید که در حصول توبه بقدر  
اجمال کفایت نماید و تفصیل آنرا بر و رایام حواله کند که هم درین اوان بسیار قاصرانداگر  
اول تکلیف تحصیل تفصیل توبه کرده شود ناچار حصول آن مدتی طلبد و شاید درین  
مدت فتوری در طلب او رود و از مطلب باز ماند بلکه توبه را هم سرانجام ندهد بعد از آن  
طریقی که مناسب است و طالب است تعلیم نماید و ذکر می که ملائم قابلیت اوست  
تلقین فرماید و توجهی بکار او در کار دارد و التفاتی بحال او مرعی نماید و آداب شرائط  
راه را با و بیان سازد و در متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب  
فرماید و وصول مطلوب را بی این متابعت محال داناند و اعلام نماید که کثرت و قانع  
که سرسوی مخالفت بکتاب و سنت داشته باشد اعتبار نکند بلکه مستغفر باشد و بتصحیح  
عقائد بقتضای آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعه نصیحت نماید و بتعلیم احکام فقهیه ضرورت  
و عمل بموجب آن علم تاکید فرماید که طیران درین راه بی این دو جناح اعتقادی و عملی  
میسیر نیست و تاکید نماید که در لغت محرم و شنبه احتیاط را نیک مرعی دارد و هر چه باید  
نخورد و از هر جای باید تناول ننماید تا فتوای شریعت غرادرین باب درست نکند  
باجمله در جمیع امور که میماید ما انکلم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا را نصب عین خود  
سازد و حال طالبان از دو امر خالی نیست یا از اهل کشف و معرفت اند یا از ارباب  
جهل و حیرت اما بعد از طی منازل و رفع حجب هر دو طائفه واصل اند در نفس وصول  
مدرستی نیست یکی را بر دیگری چنانکه دو شخص بعد از طی منازل بعینه یکجمله میرسند یکی

منازل راه را تماشا کرده رفت و بتفصیل هر کدام از منازل را بقدر استعداد خود  
 دانسته رسید و دیگری از منازل راه چشم دوخته رفت و بتفصیل اطلاع نایافته بکعبه سیده  
 هر دو شخص در وصول بکعبه مساوی اند هیچکدام را زیاده ای نیست درین وصول  
 بزرگبری اگر چه در معرفت منازل راه متفاوت افتاده اند و بعد از رسیدن بمطلوب  
 هر دو را چهل لازمست لان المعرفه فی ذات الله تعالی چهل و عجز عن المعرفه باید دانست  
 که قطع منازل سلوک عبارت از طی مقامات عشره است و طی مقامات عشره منوط باین  
 تجلیات ثلثه تجلی افعال و تجلی صفات و تجلی ذات و ازین مقامات غیر از مقام رضا  
 همه وابسته بتجلی افعال و تجلی صفات اند و مقام رضا منوط بتجلی ذات است و تقادیر  
 و بجهت ذاتیه که مستلزم مساوات ایلام محبوب است بانعام او نسبت لمحب پس لا جرم  
 رضا تحقق شود که راه به بر خیزد و تخمین بلوغ این جمیع مقامات بحد کمال در وقت حصول  
 تجلی ذاتیست که فناء اتم وابسته بآنست اما حصول نفس مقامات تسعه در تجلی افعال  
 و تجلی صفات است مثلاً هرگاه قدره کامله او را سبحانه بر خود و بر جمیع اشیا مشاهده نماید  
 بی اختیار بتوبه و انابت رجوع کند و خائف و ترسان باشد و درع شیوه خود سازد  
 و بر تقدیرات او صبر پیش گیرد و بی طاعتی بگذارد و چون مولای نعم او را داند و عطا و  
 از و شناسد سبحانه ناچار در مقام شکر آید و در توکل قدم راسخ نهد و چون عطا و  
 مهربانی نتجلی شود در مقام رجا آید و چون عظمت و کبریائی او مشاهده نماید  
 دنیای دنی در نظر او خوار و بی اعتبار و آید ناچار بر سیر غبتی در دنیا پیدا شود و فقر اختیار

کند و زهد و دین خود گیرد و اما باید دانست که حصول این مقامات بتفصیل و ترتیب مخصوص  
 بساا که مجذوب است و مجذوب ساا که راطی این مقامات بر سبیل اجمال است چه  
 او را عنایت از لی گرفتار محبتی ساخته است که تفصیل آنها نمی تواند پرداخت در ضمن  
 آن محبت زبده این مقامات و خلاصه این منازل بر وجه اتم او را حاصل است که صفا  
 تفصیل را میسر نشده است والسلام علی من اتبع الهدی **منها** طالب را باید که  
 اهتمام در نفی آئینه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق هر چه در حوصله  
 فهم و فهم او در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا بوجودیه آن نماید اگر چه  
 وجود را هم در آن موطن گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید علمای اهل سنت و  
 گفته اند که وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او سبحانه و وجود را عین ذات گفتن  
 و درای وجود امر دیگر اثبات ناکردن از تصور نظرست قال الشیخ علاء الدین فوفی  
 عالم الوجود عالم الملك الودود و این در ویش را چون از عالم وجود بالا گزرانند  
 تا چندگاه که مغلوب حال بود خود را از روی علم تقلیدی از اهل اسلام می شمرد بالجملة چه  
 در حوصله ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید فسیحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالحق  
 عن معرفت گمان نکنند که ازین فنای فی البدو البقار باله ممکن واجب گردد چه آن محال  
 و تسلیم قلب متعاقب پس چون ممکن واجب نگردد غیر از عجز از ادراک واجب تعالی نصیب  
 ممکن نباشد **و** عفتا شکار کس نشود دام باز چین بکایجا همیشه باید بدست است  
 دام را بکایجا بستی همین طور مطلب را میخواهد که هیچ از و بدست نیاید و هیچ نام و نشان

از و پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی میخواهند که آنرا عین خود یا بند و قرب و معیت با و پیدا سازند آن ایشانند من چنینم یا رب و السلام **منها** حضرت خواجۀ نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که آئینه هر یک از مشائخ را در وجهت است و آئینه مرا شش جهت مانا که این کلمه قدسیه را تا این زمان هیچکس از خلفای این خانوادۀ بزرگ بیان نکرده است بلکه با اشاره و رمز هم در آن باب سخن رانده این حقیر قلیل را چه رسد که در شرح آن اقدام نماید و در کشف آن زبان کشاید ما چون حضرت حق سبحانه و تعالی بحض فضل خویش سر این معمار را بر این حقیر بکشد و حقیقت آن کما یبغی و انمود بخاطر ریخت که این در یکمون را بنیان بیان در سلسلۀ تخریر کند و بزبان جهان

در حقیقت بر آرد و بعد از ادای استخاره شروعی در آن باب نموده آمد و مسؤل من الله سبحانه و الحمه و التوفیق باید دانست که مراد از آئینه قلب عارف است که بر زرخ است بین الروح و النفس و از دو جهت جهته روح و جهته نفس مراد داشته اند پس مشائخ را در وقت وصول بمقام قلب هر دو جهت آن منکشف میگردد و علوم و معارف آن هر دو مقام که مناسب قلب است فائض میشود بخلاف طریقی که حضرت خواجۀ بآن ممتازند و نهایت در آن موطن در بدایه مندرجست آئینه قلب را در آن طریق شش جهت پیدا میشود و بیانش آنست که بر آکا بر این طریقۀ علیۀ منکشف گردانیده اند که هر چه در کلیت افراد انسانی ثابت است از لطائف سه در قلب تنها نیز تحقق است از نفس و قلب و روح و سر و خفی و اخفی که از شش جهت این شش لطیفه مراد داشته اند پس بر سر



مثل شمس بر ظاهر قلب است و سیر این بزرگواران در باطن قلب و باین سیر باطن بطون  
 آن میسرند و علوم و معارف این هر شش لطیفه در مقام قلب منکشف میگردد اما  
 علمی که مناسب مقام قلب اندا نیست بیان کلمه قدسیه حضرت خواجہ قدس الله تعالی  
 سوره این حقیر را درین مقام بزرگواران مزید بر فرد است و تدقیق بعد تحقیق  
 و حکم کریمه و اما بنمته ربک فحدث رمزی ازان مزید و اشارتی ازان تدقیق می نماید  
 و منه سبحانه العصمة والتدقیق بدانکه قلب قلب نیز متضمن لطائف است بر قیاس قلب  
 لیکن در قلب قلب بواسطه تنگی دائره یا سر دیگر دو لطیفه از لطائف بسته مذکور بطریق  
 جزئیة ظاهر نمی شوند لطیفه نفس و لطیفه اخفی و کذا الحال فی القلب الذی فی المرتبة الثالثة  
 الا انه لا یظهر فیہ اخفی ایضاً و کذا الحال فی القلب الذی فی المرتبة الرابع الا انه لا یظهر فیہ السر  
 ایضاً مع ظهور القلب و الروح فیہ و فی المرتبة الخامس لا یظهر الروح فیہ ایضاً فاما بقی  
 الاقلب محض و بسیط صرف لا اعتبار فیہ لثبوت اصلا و مما ینبغی ان یعلم ههنا بعض الخصال  
 العالیة لیتمسک به الی ما هو نهاية النهاية و غاية الغایة فاقول بتوفیق الله سبحانه عن جمیع  
 ما ظهر فی العالم الکبیر تفصیلاً فهو ظاهر فی العالم الصغیر اجمالاً و نعنی بالعالم الصغیر الانسان  
 فاذا حصل العالم الصغیر و ظهر فیہ بطریق المرتبة جمیع ما فی العالم الکبیر تفصیلاً لانه بالصقالة  
 و التنویر السع و دعاؤه فزال حکم صغره و کذا الحال فی القلب الذی نسبتہ مع العالم الصغیر  
 نسبتہ العالم الصغیر مع العالم الکبیر من الاجمال و التفصیل فاذا حصل العالم الا صغیر  
 الذی هو عالم القلب و دست النظرة الطاریة علیہ بطریق المرتبة ایضاً ما فی العالم الصغیر

تفصيلاً وبكثرة الحال في قلب القلب بالنسبة إلى القلب من الاجمال وتفصيل وتفصيل وظهور التفصيل  
فيه بعد ان كان مجملًا بسبب التصفية والنورانية وعلى هذا القياس القلب الذي في المرتبة الثالث  
والقلب الذي في المرتبة الرابع في الاجمال وتفصيل وظهور التفصيل الذي في المرتبة السابعة  
فيها بسبب الصقالة والنورانية وكذا القلب الذي في المرتبة الخامس فانه مع بساطة  
وعدم اعتباره في الظاهر فيه بعد التصفية الكاملة ما ظهر في جميع النوازل من العالم الكبير والصغير  
والاصغر وما بعد ما من العوالم كما مر فهو الضيق الاوسع والبسيط الابسط والقليل الاكثر  
وما خلق شيء من الاشياء بهذه الصفة وما وجد احد اشده مناسبة بصانعه تعالى في تقدس  
من هذه اللطيفة البديعة فلا جزم يظهر فيه من عجائب آيات صانعه سبحانه ما لا يظهر  
في احد من خلقه ولذا قال تعالى في الحديث لا يسعني ارضي ولا سأمي ولكن يسعني قلب  
عبدى المؤمن والعالم الكبير والسكان اوسع المراتب للظهور الا انه لكثرة تفصيله لا سأمته  
له مع من لا كثرة فيه اصلاً ولا تفصيل فيه راساً والمحرم للمناسبة هو الضيق الاوسع  
والبسيط الابسط والقليل الاكثر كما لا يخفى فاذا بلغ العارف الاقام معرفة والاكمل  
مشهوداً هذا المقام العزيز وجوده والشريف رتبة يصير ذاك العارف قلباً  
للعوالم كلها والظهورات جميعها وهو المحقق بالولاية المحمدية والمشرق بالكعونات  
المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية فالاقطاب والادوات والابدال  
داخلون تحت دائرة ولايته والافراد والآحاد وسائر فرق الاولياء مندرجون  
تحت انوار هدايته لما هو النائب مناب رسول الله والمهدي يهدي حبيب الله

وهذه النسبة الشريفة العزيز وجودها مخصوصة باحد المرادين ليس للمريد من هذا الكمال  
نصيب هذا هو النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه كمال ولا اكرم منه الا لو وجد  
بعد الوفاء نسبة مثل هذا العارف لا غنى عنكم ويسرى بركته الى مدة مديدة و آجال متباعدة  
وهو الذي كلامه دواء نظره شفاء وحضرت المهدي سيوجيد على هذه النسبة الشريفة  
من هذه الامة الخيرة ذلك فضل النبيين من يشاء والله ذو الفضل العظيم وحصول هذه الذرة  
القصوى منوطا بتمام طريق السلوك والجذبة تفضيلا مرتبة بعد مرتبة وكمال مقام  
الفناء الاثم والبقاء الاكمل ودرجة بعد درجة وهذا لا يتيسر الا بكمال متابعة سيد المرسلين و<sup>حبيب</sup>  
رب العالمين عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها الحمد لله الذي  
جعلنا من متابعيه والمسئول من الله سبحانه كمال متابعتة والثبات عليه والاستقامة  
على شريعته ويرحم الله عبد اقال آيينا وهذه المعارف من الاسرار الدقيقة والرموز الحقيقية  
ما تكلم بها احد من اكابر الاولياء وما اشار اليها واحد من اعظم الاصفياء استاثر الله  
سبحانه هذا العبد بهذه الاسرار وافشاها بصدقة حبيب عليه وعلى آله الصلوات التسليمات  
ولنعم ما قال في الشعر الفارسي **اگر بادشاه بر در پير زن** اي بايد تو امي خواجه  
سبقت مكن يا ليس قبوله تعالى معللا بشئ ولا سببا بسبب يفعل الله ما يشاء وحكيم ايده  
والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم وصلى الله تعالى على سيدنا وآله  
وسلم وبارك وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى الملائكة المقربين وعلى عباده الصالحين  
والسلام على من اتبع الهدى والنزوم متابعتة لمصطفى عليه الصلوة والسلام -

**منها** روح از عالم بیچونی است پس لامکانیه او را متحقق باشد هر چند بیچونی او نسبت  
 بمرتبه و جوب تعالی و تقدست عین چون است و لامکانیه او نظر بلامکانی حقیقی<sup>حقیقی</sup>  
 عین مکانیه گویا عالم ارواح برزخ است در میان عالم و مرتبه بیچونی پس هر دو رنگ  
 را دارد دنیا چاره عالم چون او را بیچون میداند و نظر بمرتبه بیچونی عین چونست و این نسبت  
 برزخیت او را باعتبار نظرت اصلی اوست اما بعد از تعلیق باین بدن عنصری و گرفتاری  
 باین سیکل ظلمانی او از برزخیت برآمده است و تمام بعالم چون فرود آمده و رنگ  
 بیچونی از وی متواری گشته مثل او مثل هاروت و ماروت است که بواسطه بعضی حکم  
 و مصالح ارواح ملائکه بحضیض بشریه فرود آمده اند چنانچه گفته اند پس اگر عنایت  
 خداوندی جلشانه و تسکیری نماید تا ازین سفر رجوعی واقع شود و ازین تنزل عروجی  
 فرماید نفس ظلمانی و بدن عنصری نیز مبتلا بعت او عروجی خواهند نمود و طی منازل  
 خواهند فرمود و در بنضم آنچه مقصود از تعلق روح و تنزل اوست بظهور خواهد آمد  
 و اماره باطمینان خواهد پیوست و ظلمانی بنورانی مبدل خواهد گشت و چون روح  
 این سفر را تمام کند و آنچه مقصود از نزول بود بانجام رساند به برزخیت اصلی  
 خواهد رسید و نهایت در رجوع به هدایت خواهد یافت و چون قلب از عالم ارواح  
 نیز در برزخیت توطن خواهد نمود و نفس مطمئنه که رنگی از عالم امر دارد چه او برزخیت  
 میان قلب و بدن نیز همانجا اقامت خواهد نمود و بدن عنصری که مرکب از عناصر  
 اربعه است بعالم کون و مکان استقرار خواهد یافت و بطاعت و عبادت خواهد پرداخت<sup>خست</sup>

بعد ازین اگر سرکشی و مخالفت واقع شود فی الجمله منسوب بطباع عنصر خواهد بود مثلاً  
 جزو ناری که بالذات سرکشی و مخالفت طلب است در رنگ ابلیس لعین ندارد ناخیز  
 خواهد بر آورد و نفس مطمئنه از سرکشی باز مانده است چه او از حق جل سلطان راضی  
 گشته و حق سبحانه از وی راضی و مرضی و سرکشی از راضی و مرضی متصور نیست اگر سرکشی  
 از قالبست مانا که سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیات اتمها و اکملها تعبیر بجهد  
 اکبر ازین سرکشی ابلیسی فرموده باشند که منشأ آن جزو قالبی است و آنکه فرموده اند  
 اسلم شیطان فی مراد از ان یا شیطان آفاقی است که قرین اوست علیه الصلوة و السلام  
 و مراد از اینجا شیطان نفسی است هر چند حصول این شیطان نیز شکسته است و از  
 ترم باز مانده اما بالذات لا ینفک عن الذات سیاهی از حبشی که برود که خود رگست  
 و یا مراد از ان شیطان نفسی است و اسلام آن مستلزم انتقای سرکشی بالکلیه نیست  
 با وجود اسلام اگر ترک غریمت خواهد و مرکب رخصت گردد جائز است و اگر صغیره  
 بوجود آید که در ان حسن نباشد هم گنجایش دارد بلکه حسن ابرار که نزد مقربان سیت است  
 نیز ازین قبیل است اینهمه اقسام سرکشی است و این لقای سرکشی از وی از براس  
 اصلاح و ترقی اوست چه بعد از حصول این امور که نهایت نقص در ان بحصول  
 ترک اولی است آن قدر ندامت و پشیمانی و توبه و استغفار دست میدهد که موجب  
 ترقیات بی نهایت میگردد و چون بدن عنصری در مقرب خود استقرار یافت بعد از  
 مفارقت لطائف سه و عروج آنها در عالم امر هر آنکه خلیفه آنها درین عالم همین بدن

خواهد ماند و کار همه آنها خواهد کرد و بعد ازین اگر الیهام است بر همین مضغه است که خلیفه  
 حقیقت جامع قلبیه است و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام آمده است من  
 اخلص سرار بعین صبا حاکمیت ینابیح الحکمة من قلبه علی لسانه مراد ازین قلب و اند  
 سبانه علم بعین مضغه است و در احادیث دیگر این مراد متعین است کما قال علیه الصلوة  
 والسلام ان لی خان علی قلبی عروض غین بر مضغه است نه بر حقیقت جامع که او بکلیم  
 از غین بر آمده است و در احادیث دیگر آمده از ثقلب قلب کما قال علیه الصلوة  
 والسلام قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن الخ وقال صلی الله تعالی  
 علیه وآله وسلم قلب المؤمن کریشة فی ارض فلاة الخ وقال علیه الصلوة والسلام اللهم  
 ثبت قلبی علی طاعتک و الثقلب وعدم الثبات ثابتة لهذه المضغة لان الحقیقة الحققة  
 لا ثقلب لها اصلا بل هی مطمئنة راسخة علی الاطمینان و التخلیل علی نبینا و علیه الصلوة  
 و السلام اینما طلب اطمینان القلب اراد به المضغة لا غیر لان قلبه الحقیقی قد کان مطمئنا  
 بلا ریب بل نفسه ایضا کانت مطمئنة بسیاسة قلبه الحقیقی قال صاحب الحوارف  
 قدس سره ان الالهام صفة النفس المطمئنة التي عرجت فی مقام القلب و ان التلویات  
 و التقلبات ح تكون صفات النفس المطمئنة و هو کما ترى مخالف للاحادیث المذکورة  
 و لاینبی العروج من هذا المقام الذی اخبر الشیخ عنه تعلم الامر کما هو علیه و لاح صدق ما  
 اخبرت به و مطابق الکشف الالهام بالاجابات النبویة علی عما جها الصلوة والسلام  
 و التجهة و لقد علم ان ما اخبرت به من خلافة المضغة و ورود الالهام علیها و صیرورتها

حقیقت

صاحب احوال قبله نيات مما كبر على المتعصبين المجاهلين القاصرين عن حقيقة الامر  
وتصل عليهم فماذا يقولون في الاخبار النبوية عليه وعلى آله الصلوة والسلام حيث قال ان  
في جسد بني آدم المصنعة اذا صلت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا  
وهي القلب جعل صلى الله تعالى عليه وآله وسلم المصنعة هي القلب على سبيل المبالغة وتا  
صلح الجسد وفساده يصلحها وفسادها فيجوز لهذه المصنعة ما يجوز للقلب الحقيقي و  
ان كان على سبيل النيات والخلافة وأعلم ان الروح لما فارق الجسد بالموت الذي  
هو قبل الموت وجد العارف الواصل بوجه غير داخل في الجسد ولا خارج عنه ولا متصل  
معه ولا منفصل عنه ووجد ان للروح تعلق مع الجسد لصلح الجسد بل لغرض يعود  
الى الروح كما له ايضا وذلك التعلق هو منشأ الصلاح والخير في الجسد ولولا ذلك  
التعلق لصار الجسد بخلافه شر او نقصا وكذا الحال للواجب تعالى مع الروح وغيره  
فانه تعالى غير داخل في العالم ولا خارج عنه ولا متصل معه ولا منفصل عنه وله سبحانه  
تعلق مع العالم خلقا وابقا وافاضة للكلمات للنعم والخيرات فان قلت ان علماء  
اہل الحق ما تكلموا في الروح مثل هذا الكلام بل كادوا لم يجوزوه وانت تلزم وفاقهم  
في القليل والكثير فما وجه قلت العالم بحقيقة الروح قليل منهم فهم مع قلة هم انفسهم  
يتكلموا بكشف الكلمات الروحية واكتفوا بالاجمال اجتنابا عن سوء فهم العوام وعموم  
في الضلال فان الكلمات الروحية شبيهة بصورتها بالكلمات الوجدانية والفرق  
دقيق لا يطلع عليه الا الراصون من العلماء فراوا المصلحة في الاجمال بل في الانكاس

عن بینه و کشف عن حقیقه فلا ینکرون کماله الی سبق ذکرها و العبد الضعیف انما یدینه و  
 عن بعض خواصه اعتمادا علی علمه الصبیح و کشفه الصریح بعون الله سبحانه و توفیقه و صدقه  
 جسیه علیه الصلوٰه و السلام و آله الکرام مع ازاله شبهته مانعه عن البیان فافهم و ما یبغی  
 ان یعلم ان الجسد کما استفاد من الروح کما لات لا تخصی فالروح ایضا التمسب من الجسد  
 فوا یدعظمی حیث صار سمیعا بصیرا متکلما متجسدا بجسد کتسبا مباحثا لافعال ناسبت  
 لبعالم الاجساد و چون نفس مطمئنہ بر و جانیاں ملحق شد چنانکه بالاگزشت عقل بجای او  
 در عالم اجساد بخلافت او شست و عقل معاد نام یافت این زمان فکر و اندیشه او  
 همه برای آخرت مقصود گشت و از اندیشه معیشت فارغ آمد و شایان فراست  
 شد بواسطه نوریکه او را عطا فرموده اند این مرتبه نهایت مراتب کمالات عقل است  
 ناقصی اینجا اعتراض نکنند که نهایت مراتب کمالات عقل می باید که در نسیان سحاش  
 و معاد تحقیق شود که در مبداء اندیشه او غیر حق سبحانه و تعالی هیچ نباشد چه دنیا و چه  
 آخرت گوئیم که این نسیان در اثنای راه او را حاصل شده بود در مرتبه فنا فی الله  
 و این کمال بمرحل زان متجاوزست اینجا رجوع علمست بعد از حصول جهل و عود  
 فرق است بعد از تحقیق جمیع و حصول سلام حقیقی است بعد از کفر طریقت که در  
 مرتبه جمیع است و فلسفه کثیر السفه که در عقل مراتب اربع ثابت کرده اند و کمالات  
 عقل را در آن منحصرا دانسته اند از کمال ناوافی است حقیقت عقل را با کمالات تابعه  
 او بعقل و وہم نمیتوان دانست کشف صحیح و الهام صحیح در کار است که مقتبس از



مشکوة انوار نبوت صلوات الله تعالى وتسلیماته علی جمیع الانبیاء والمرسلین عموماً  
 وافضلهم جمیع الله خصوصاً اگر پسند که در عبارات مشایخ واقع شده است که عقل  
 ترجمان روح است معنی آن چه باشد گوئیم که علوم و معارف که بتلقی روحانی از مبدء  
 فیاض فائض میشود قلب که از عالم ارواح است اخذ میکند ترجمان آن عقل است که آنرا  
 ممر و ملخص ساخته شایان فهم گرفتاران عالم خلق مبداء ذکر که اگر او ترجمانی نگیرد  
 فهمیدن آن متعسر است بلکه متعذر و چون مضغه قلبیه خلیفه حقیقه جامع قلبیه است حکم  
 اصل پیدا کرده است و تلقی او نیز تلقی روحانی گشته و محتاج ترجمان آمده است باید آید  
 که زمانی بر عقل معاد می آید که باعث شوق بجاوردت نفس مطمئنه میگردد و بعدی که  
 او را بمقام آن میرساند قالب را تهی و تنالی میگذارد و این زمان تعقل و تذکر نیز  
 بمضغه قلبیه قرار مییابد آن فی ذلک لندکری لمن کان له قلب و حیهان قلب خود ترجمان  
 خود گردد و درین وقت عارف را معامله با قالب اقتد جزو ناری آنکه ندای انا خیر منه  
 از نهاد آن ظاهر میشود و با تقیادی آرد و بتدریج بشرف اسلام حقیقی مشرف  
 میگردد و پس خلعت ابلیسی را از وی زائل گردانیده و بمقام اصلی نفس مطمئنه میرساند  
 و نایب مناب آن میسازند پس در قالب خلیفه قلب حقیقی مضغه آمد و نایب مناب  
 نفس مطمئنه جزو ناری گشت **س** زرد شد مس وجود من از کیسای عشق و جزو  
 هوای مناسبت بر روح دارد و لهذا در وقت وصول سالک و عروج آن بمقام  
 هوایگاه باشد که همین هوای بعنوان حقانیت بداند و گرفتاران بماند چنانچه در مقام

روح همین شهود دست میدهد و گرفتاری ماند بعضی از مشایخ گفته اند که سی سال روح را بنجد ای پرستیدم و چون از آن مقام گزرا نیند حق از باطل جدا شد و این جزو پهلوی بواسطه مناسبت بمقام روحی درین قالب قائم مقام روح میگردد و بعضی امور حکم روح پیدا میکند و جزو ابی مناسبت بحقیقت جامعۀ قلبیه دارد و لهذا فیض او بجمیع اشیا میرسد و من الما کل شیء حی بازگشت او بمضغۀ قلبیه است و جزو ارضی که جزو عظم آن قابلیت بعد از تطهیر از تلویث دنات و خست که از صفات ذاتیه او نیند حاکم و غالب درین قالب اومی گردد و هر چه هست در قالب حکم او پیدا میکند و رنگ آن میگردد و این بواسطه جامعۀ تامه اوست جمیع اجزاء قالب فی الحقیقه اجزاء او نیند و لهذا که ارضی مرکز عناصر و افلاک آمد مرکز عالم درین وقت معامله قالب نیز بانجام رسید و نهایت عروج و نزول متحقق گشت و کمال تکمیل نقد وقت آمد اینست نهایتی که رجوع به بدایت دارد بد آنکه روح با مراتب و توابع خود هر چند بطریق عروج بمقر خود رسیده بود اما چون هنوز تربیت قالب در پیش داشت توجیهی باینکه در کار بود و چون معامله قالب بانجام رسید روح با سر و خفی و اخفی با قالب و نفس و عقل متوجه جناب قدس خداوندی جلسۀ سلطانه گشت و بکلیت ازین قالب اعراض نمود و قالب نیز بکلیت خود متوجه مقام عبودیت آمد پس روح با مراتب خود در مقام شهود و حضور متکفست و از دید و دانش ماسوی بکلیت معروض و قالب بتمام بمقام طاعت و بندگی را سخت اینست مقام فرق بعد از جمع و انسجام

الموفق لکمالات و آیین درویش را درین مقام قدم خاص است و آن رجوع روح است  
 بامراتب خود بعالق خلق تا بجای جمل و علاایشان از دعوت نماید و روح درین وقت حکم  
 قالب پیدا میکند و تالاج او میگردد و کار تا بجای میرسد که اگر قالب حاضر است فرج  
 نیز حاضر است و اگر قالب غافلست روح نیز غافل مگردد و وقت ادای نماز که روح  
 بامراتب خود متوجه جناب اقدس است جلشانه قالب اگر چه غافل باشد زیرا نگه  
 نماز معراج مومنست باید دانست که این رجوع واصل که بکلیه واقع شود از کمال  
 مقامات دعوت است این غفلت سبب حضور جمع کثیرست غافلان ازین غفلت  
 غافلند و حاضران ازین رحمت جاہل این مقام از قبیل مدح بما یشبه الذم است  
 فهم هر کوه اندیش اینچنان رسد اگر کمالات این غفلت را بیان کنم هرگز کسی آرزو  
 حضور نکند این آن غفلت است که خواص بشر را بر خواص ملک فضیلت بخشید این  
 آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم رحمت عالمیان  
 گردانید این آن غفلت است که از ولایت به نبوت میرساند این آن غفلت است  
 که از نبوت بر رسالت میرساند این آن غفلت است که اولیا و عشرت را بر اولیای  
 عزت مزیت می بخشد این آن غفلت است که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 و آله وسلم بر صدیق اکبر سبقت میدهد بعد ما کان کافنی فرس این آن غفلت است که  
 صحور را بر مسکر ترجیح می نماید این آن غفلت است که نبوت را بر ولایت افضل میگرداند  
 علی رغم القاصرین این آن غفلت است که بسبب آن قطب ارشاد از قطب ابدال

افضلیت پیدا میکند این آن غفلت است که صبیح اکبر رضی الله تعالی عنه آرزوی  
آن می نماید آنجا که میفرماید یا یقینی سهو محمد این آن غفلت است که حضور کمینه خادم  
اوست این آن غفلت است که وصول مقدمه حصول اوست این آن غفلت است  
که بصورت تنزل است و بحقیقت ترفع این آن غفلت است که خواص را بهو ام شتبه  
میسازد و قباب کمالات ایشان میگردد **د** گر بگویم شرح این بیحد شود و

القلیل بدل علی الكثير والقطرة تبعی عن البحر الغدير والسلام علی من اتبع الهدی  
والتزم متابته لمصطفی علیه وعلی آله من الصلوات والتسلیمات انماها واکملها هم هم  
حضرت رساله خاتمه صلی الله علیه وآله وسلم در میان سائر انبیا علیه وعلیهم الصلوات  
والتسلیمات تجلی ذاتی ممتاز است و باین دولت که فوق جمیع کمالات است مخصوص و  
اکمل تابعان و از این مقام خاص نصیب است گفته نشود که برین تقدیر لازم می آید  
که کمال این مقام افضل باشند از سائر انبیا و این خلاف معتقد اهل سنت و جماعت است  
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این فضل نه جزئی است تا بآن رفع شبهه گردد و شود  
بلکه کلی است زیرا که تفاضل رجال بقرب الهی است جلاله و نه فضیلتی که هرست و این  
آن فضیلت است و در جواب گوئیم که لازم نمی آید ازین که کمال این است را از ان مقام  
نصیب است وصول آنها بآن مقام و فضیلت مربوط بوصول است نه باین عروج کمال این  
است را که خیر الائم است تا تحت اقدام انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات معتقد  
رضی الله تعالی عنه که افضل بشر است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات الخیرات

نهایت عروج او تا تحت قدم نبی است که دون جمیع انبیاست غایت مافی الباب کمال  
 تا بجان این است را در مقام تحت از کمالات مقام فوق الفوق که مخصوص به پیغمبر  
 ایشانست علیه الصلوة والسلام نصیب تمامست خادم هر جا باشد اولش مخدوم  
 باو خواهد رسید خادم در بطیفیل مخدوم آن یابد که نزدیکان را بی دولت خدمت  
 میسر نگردد **د** در قافله که اوست دائم نرسد باین پس که رسد ز دور بانگ  
 جرسم بگوید نیست که مرید از آگاه هست که این تو هم پیران در حق خود پیدا شود  
 و حصول مقامات پیران ایشان را در تخیل مساوات اندازد حقیقت معالیه نیست  
 که مذکور شد حصول مساوات بر تقدیر و حصول بآن مقاماتست نه بر تقدیر حصول  
 آن مقامات که حصول طفیلیست از اینجا کسی گمان نکند که مرید مساوی پیرو خود نباشد نه  
 چنینست بلکه مساوات مجوز هست بلکه واقع لیکن فرق در میان حصول آن مقام  
 و وصول بآن مقام بسیار دقیقست هر مرید باین دو ات همت نیست کشف صحیح و  
 الهام صریح درین فرق در کارست والهدی سبجانه اللهم بالصواب والسلام علی من اتبع  
 الهدی **منها** درویشی پرسید که سبب چیست که بنده این راه را حالی رو میبرد  
 و زمانی می ایستد و بعد از آن ستواری میگردد و پس از مدتی باز همان حالت آشکارا  
 میشود و بعد از زمان باز ستواری میگردد و بکذا الی ماشاء الله تعالی جوابش آنست  
 که آدمی را هفت لطیفهست و مدت دولت و سلطان هر لطیفه جداست پس اگر  
 واردی بر لطف اینها و در دمنود و حالی قوی نزول فرمود کلیت سالک بزرنگ آن

لطیفه منسج می گردد و آن حال در جمیع لطائف سرایت میکند و تا زمانی که دولت  
 آن لطیفه ثابت است آن حال برپاست و چون دولت آن لطیفه منقضی گشت  
 آن حال زائل است و بعد از مدتی اگر آن حال رجوع نماید از دو حال خالی نیست  
 یا بر همان لطیفه اولی رجوع نماید درین وقت راه ترقی بران سالک مسدود است  
 و اگر بر لطیفه دیگر وارد شد راه ترقی مفتوح گشت و در آن لطیفه دیگر نیز معالیه لطیفه  
 اولی است چه بعد از زائل شدن آن حال اگر همان حال رجوع نماید از دو حال  
 سابق خالی نیست و بکذا حال جمیع اللطائف پس اگر آن دارد در جمیع لطائف بطریق  
 اصالة سر بران نمود از حال بمقام انتقال فرمود و از زوال محفوظ گشت و اندر سبأ  
 اعلم بحقیقه الحال والصلاة والسلام علی سید البشر وآله الاطهر **منها** قال سر قفا  
 یا ایها الذین آمنوا کلو امن طیبات ما رزقناکم واشکره و اعدان کنتم ایاه تعبدون  
 یحتمل ان یکون الشرطیة قید اللام بالاکل ای کلو امن مستلذات ما رزقناکم ان صح  
 منکم ان تحصوه بالعبادة و لو لم یصح منکم ذلک بل کنتم عابدين لمهیات نفسم فلا کلو  
 من مستلذات لکونکم مرضی بالمرض الباطنی و المستلذات من المزیقات سم قائل لکم  
 و اذا زال المرض الباطنی منکم صح لکم تناول المستلذات فسر صاحب الکشاف لطیبات  
 ههنا بالمستلذات نظر الی طلب الشکر **منها** قال بعض المشایخ قدس الله  
 تعالی اسرارهم من عرف الله لا یضره ذنب ای الذنب الذی التمسب قبل المعرفة  
 لان الاسلام محبب ما کان قبله و حقیقه الاسلام هو معرفة الله سبحانه علی طریقة الهیوتیة

بعد الفناء والبقاء فيجب حصول هذه المعرفة الذنوب التي كانت حاصلة قبلها و لكن  
ان يراد بالذنوب الذنوب الذي يحصل بعد هذه المعرفة فيراد بالذنوب الذنوب الذي  
ما الكبير لان اولياء الله محفوظون عنه و عدم ضرره بعدم الاصرار والتدارك بلا فصل  
بالنوبة والاستغفار ويجوز ان يكون معناه لا يصدر عنه ذنب لان عدم صدور الذنوب  
ملزوم بعدم ضرره فذكر اللازم و اراد الملزوم و ما توهم الملاحظة من هذه العبارة  
من ان يسع للعارف ارتكاب الذنوب بعدم ضرر با فباطل قطعا و ندقة صريحا  
اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون ربنا لا ترغ قلوبنا  
بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب و صلى الله تعالى على  
سيدنا محمد و آله و سلم و بارك و ارجو من الله الكريم الواسع مغفرة ان لا يضر الذنوب  
المكتسب قبل المعرفة للعارف المتحقق بحقيقة الاسلام و ان كان ذلك الذنب من  
قبل النظام و حقوق العباد لما هو سبحانه المالك على الاطلاق و قلوب العباد بين  
اصبعيه من اصابعه قبلها كيف يشاء و مطلق الاسلام يجب من الذنوب باسوي الظالم  
و حقوق العباد كما لا يخفى فان حقيقة اشئ و كما انه مرتبة ليس لمطلقة منهم  
حق سبحانه و تعالى بذات خود موجود است نه بوجود خلاف سائر موجودات که بوجود  
موجودند پس احتياج او تعالى و موجودية بوجود لازم نياید تاگویند که وجود او تلقا  
عين ذات است نه زائدا احتياج بغير لازم نياید و در اثبات عينية وجود مرات را  
جل سلطان محتاج با دله متطا و له کردیم و مخالفت کرده باشيم مرجع را بل سنت و جماعت

را چه این بزرگواران بعینیت وجود قائل نیستند خود را زائید میدانند و پوشیده نیست  
 که حکم بزیادتی وجود متکثر از احتیاج واجب است تعالی و تقدس بغیر اگر وجود زائد  
 واجب را تعالی و تقدس موجود گوئیم و اگر بذات خود موجود گوئیم و این وجود را  
 عرض عام بگیریم بهم سخن چهل و شش کلمین اهل حق درست میگردد و بهم اعتراض احتیاج  
 که مخالفان دارند بالکلیه دفع میشود و فرق واضحست در میان آنکه واجب را  
 تعالی بذات خود موجود گفتن و اصلاً وجود را دخل ندادن و در میان آنکه موجود  
 بوجود گفتن و آن وجود را عین ذات اثبات کردن بنده المعرفه مباحصنی السجانه  
 یا ایا الحمد لله سجانه علی ذلک والصلوة والسلام علی رسولہ **منہا** از خصائص  
 حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که بذات خود موجود بود و اصلاً در موجود  
 بوجود محتاج نشود برابر است که وجود را عین ذات بگیریم یا زائد بذات بر هر دو  
 تقدیر عینیت و زیادتی محذور لازم است و چون حضرت حق سجانه و تعالی رسلت  
 بران جاری شده است که هر چه در مرتبه واجب است نموده آن در هر مرتبه امکان  
 ظاهر سازد علمه احد او لم یعلمه آن نمودن خاصه در عالم امکان وجود را ساخته است  
 که وجود هر چند موجود نیست و از معقولات ثانیه است اما اگر فرض کنیم وجود او را  
 پس او موجود بذات خود خواهد بود نه بوجود دیگر برخلاف موجودات دیگر که موجودیت  
 آنها بوجود محتاج است ذوات اینها کافی نیست وجود که او را در موجودیت اشیا مدخلی  
 داده اند اگر موجود شود بذات خود موجود خواهد بود و محتاج بوجود دیگر نخواهد بود



خالق موجود تعالی و تقدس بالاستقلال اگر بذات خود موجود نشود و اصلا بوجود محتاج  
نگردد و چه عجب است و استبعاد بعید آن از محبت خارج است و الحمد لله رب العالمین  
اگر کسی گوید که مراد حکما و اشعری و بعضی متصوفه که بعینیت وجود ذات را تعالی و تقدس  
بذات قائل گشته اند مهمل است که تو آنرا گفته در معرفت سابق که واجب وجود  
موجود است تعالی و تقدس بذات خود نه بوجود پس مبنی این کلام که موجود است  
بوجودی که عین ذات است آنست که موجود است بذات خود نه بوجود در جواب گوئیم  
که برین تقدیر خلاف اهل سنت با ایشان درین مسئله در برابر نمی افتد بایستی اهل حق  
برین تقدیر در تقابل ایشان میگفتند که او تعالی بوجود موجود است نه بذات اثبات  
زیاتی وجود برین تقدیر مستدرکست پس اثبات زیادتی وجود را دلالت بر آن  
شد که خلاف فریقین در نفس وجود نیست بلکه در وصف اوست که بعینیت زیادتی  
باشد یعنی هر دو فریق قائلند بآنکه او تعالی بوجود موجود است خلاف ندارند مگر در  
عینیت و زیادتی آن اگر گویند که چون واجب الوجود تعالی و تقدس بذات خود موجود  
باشد پس واجب را تعالی موجود گفتن بکدام معنی باشد چه معنی موجود ما قام به الوجود  
است و لا وجود ههنا اصلا جواب گوئیم که آری وجودی که ذات واجب تعالی و تقدس  
بآن موجود شود و واجب تعالی مفقود است اما وجودی که بطریق عرض عام  
بر بذات او تعالی مقول شود و بطریق اشتقاق محمول گردد اگر باعتبار قیام آن  
وجود واجب را تعالی موجود گویند گنجائش دارد بیچ محدود لازم نیاید و السلام

منها هرگز نه پرستیم خدای را که در حیطه شهود آید روی گرد و معلوم شود و در و هم و خیال گنج چه شهود و مرئی و معلوم و موهوم و متخیل در رنگ شاهد و رائی و عالم و اہم و متخیل مصنوع و محدث است **س** آن لقمه که در دہان گنج طلبیم مقصود از دیرسلوک خرق حجب است حجب و جوبی باشد یا مکانی تا وصل عریانی میسر آید نه آنکه مطلوب را در قید آزند و صید نمایند **س** عنقا شکار کس نشود دام باز چین باز کاینجا همیشه

باو بدست است دام را بلقی ان الرویت فی الآخرة حق نومن به ولا تشغل بکيفية القصور

فہم العوام عن در کہ لا لہدم ادر اک الخواص فان لہم نصیبا من ذلک المقام فی الدنیا و ان لم یسم رویتہ والسلام علی من اتبع الہدی منها ہر چه در دید و دانش آید مقید است و از صرافت اطلاق تنزل و مطلوب آنست کہ از جمیع قیود منہ و مبرا باشد پس ماورای دید و دانش او را باید جست این معاملہ و رای طور نظر عقلست چہ عقل ماورای دید و دانش را جستن محال میدانند **س** را ز درون پرده زندان مست پرس و کین حال نیست صوفی عالم مقام را منها مطلق بر صرافت اطلاق خود دست هیچ قیدی باورہ نیافتہ است اما چون در مراتب مقید ظهور فرماید عکس از احکام آن مراتب منصب گشتہ مقید و محدود نماید لاجرم در دید و دانش آید پس اکتفا بر دید و دانش اکتفا بر عکس است از عکس آن مطلوب بلند ہمتان بخور و موزیر سیر نشوند ان الد سبحانہ یحب معالی الہم جعلنا الد سبحانہ من معالی الہم بکرمۃ سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات منها در او اکل حال می بینم

که در مکانی طواف می کنند جمعی دیگر نیز با من در آن طواف شریک اند اما بطور سیر  
انجماء بدست که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماء دوسه قدم  
مسافت را قطع مینمایند در آن اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است  
و جماعه طواف کنندگان ملائک کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات  
و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **صنها** قباب اولیاء الله صفات  
بشریه ایشانست بهر چه سائر مردم محتاج اند این بزرگواران نیز محتاج اند ولایت  
ایشان را از احتیاج نمی برارد و غضب ایشان نیز در رنگ غضب سائر مردم است

سرگاه سید الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات فرماید اغضب کما ینضب البشر  
با و لیا چه رسد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و معاشرت با اهل عیال  
و موانست با ایشان با سائر ناس شریک اند تعلقات شتی که از لوازم بشریه است  
از خواص دعوام زائل نمی گردد و حق سبحانه و تعالی در شان انبیا علیهم الصلوات  
والتسلیمات میفرماید و ما جعلناهم جسدا لایاکلون الطعام و کفار ظاهربین میگفتند

ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یشرب فی الاسواق پس هر که نظر او بر ظاهر اهل سد افتاد  
محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد بهمین ظاهر بینی ابو جهل و ابوب  
را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی انداخت سعادت مند آنست  
که نظر او از ظاهر بینی اهل سد کوتاه گشت و حدت نظر او بصفت باطنه این بزرگواران  
نفوذ کرد و بر باطن مقصور گشت فهم کنیل مصر بلا الحجب بین و ما للمحبوبین عجب است

صفات بشریه آنقدر که در اهل السد ظاهر میگردد و در سایر مردم ظاهر نیست و چشم  
آنست که ظلمت و کدورت در محل بهوار و مصفا اگر چه اندک باشد بیشتر بود یا میگرد  
و از آنچه در محل نا بهوار و غیر مصفا اگر چه بیشتر باشد لیکن ظلمت صفات بشریت در  
عوام در کلیت سرایت میکند و در قالب و قلب و روح میدود و در خواص این  
ظلمت مقصور بر قالب و نفس است و در اخص خواص نفس ازین ظلمت مبرا است  
مقصور بر قالب است و بس و ایضا این ظلمت در عوام موجب نقصان خسارت  
است و در خواص موجب کمال و نصارت همین ظلمت خواص است ظلمتهای  
عوام را ز اهل سیکردانند قلبهای ایشان را تصفیه می بخشد و نفسها را تزکیه میدهد  
اگر این ظلمت نمی بود خواص را عوام هیچ مناسبت نمی کشود و راه افاده و استفاده  
مسدود بینمود و این ظلمت در خواص آنقدر نمی ایستد که مگر در سازه بلکه نداشت  
و استغفار که در تقای او دست میدهد چندین ظلمت و کدورت دیگر را هم  
می زداید و ترقیات میفرماید همین ظلمت است که در ملائک مغفود است و بسبب  
آن راه ترقی مسدود و اسم ظلمت بروی از قبیل روح بمایشبه الذم است عوام  
کالا نعام صفات بشریه اهل السد را در رنگ صفات بشریت خود میدانند و  
محروم و محذول می مانند قیاس غائب بر شاهد فاسد است هر مقام را خصوصیات  
علاحده است و هر محل را لوازم جدا و السلام علی من اتبع الهدی التزم متابعت  
المصطفی علیه و علی الصلوات و التسلیات **منها** آدمی تا زمانی که گرفتار

علم و دانش است و بنقوش ماسوی منقش خوار و بی اعتبار است نسیان ماسوی  
 شرط راه است دفنای ماعدا قدم پیشگاه تا آئینه باطنی از زنگار امکان زدوده  
 انگرد و ظهور حضرت و جوب محالست چه جمع علوم امکانی با معارف و جوبی از قبیل  
 جمع اضداد است اینجا سوالیست قوی و آن آنست که چون عارف را ببقا مشرف  
 میسازند و برای تکمیل ناقصان باز میگردانند علمی که زائل شده بود و عود نماید  
 برین تقدیر علوم امکانی با معارف و جوبی جمع میگردند و تو آنرا جمع ضدین گفته  
 جوابش آنست که عارف باقی باشد درین وقت حکم برزخیت پیدا کرده است گویا  
 برزخست بین الوجوب و الامکان و منصب بزرگ هر دو مقام درین صورت  
 اگر علوم و معارف هر دو مقام جمع شوند چه اشکال زیر که محل اجتماع ضدین احد  
 نماند بلکه گویا متحد گذشته است فلا جمع **مستها** علوم اشیا که در مرتبه فنا زائل  
 شده بودند بعد از بقا اگر رجوع نمایند نقصی در کمال عارف لازم نیاید بلکه کمال  
 اوست درین رجوع بلکه تکمیل او مربوط بهمین رجوع است چه عارف بعد از بقا متخلق  
 با خلاق است علم اشیا در واجب تعالی عین کمال است و ضد آن موجب نقصان

فکذا حال لعارف المتخلق والسر فی ان العلم فی الممكن يحصل بحصول صورة المعلوم

فیه فلا جرم یتاثر العالم بحصول صورة المعلوم فیه و کما کان العلم ازیدکان التاثر

فی العالم اکثر فیکون التثیر والتلون فیه اوسع والبسط فیکون نقصا فلا بد للطالب من

لفی هذه العلوم کلها ونسیان الاشیاء جملة لها والعلم فی الواجب تعالی لیس کذلک اذ هو

سبحانه منزله من ان يحل فيه صور الاشياء المعلومة بل ينكشف الاشياء عليه تعالى بمجرد  
 تعلق العلم بها فيجانب من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في افعاله بحوادث الاكوان  
 والعارف المتخلق يصير علمه بهذه الصفة فلا يحل فيه صور المعلومات الاشياء فلا تاتر  
 في حقه فلا تغير ولا تكون فلا يكون نقصا بل كما لا يلهي السر من خواص الاسرار الالهية  
 خص سبحانه وتعالى من يشاء من عباده ببركة جديده عليه وعلى آله الصلوات  
 والتسليمات اتمها واكملها **منها** اين درویش را در دوازدهم سال زنا ابتداء  
 زمان انا بت بمقام رضا مشرف ساختند اول نفس را باطمینان رسانیدند بعد  
 بتدریج بحض فضل باین سعادت مستعد ساختند و باین دولت مشرف فشد زمان  
 که پرتوی از رضای آنحضرت جل سلطانه برتافت فرضیت النفس مطمئنه عن مولایا  
 و رضی مولایا عنها الحمد له سبحانه علی ذلک حمد اکثر اخیایا مبارکافیه مبارکافیه و کما  
 یحب ربنا و رضی والصلوة والسلام علی رسولہ محمد وآله کما یحرمی اگر گویند که چون نفس  
 راضی شد از مولای خود پس معنی دعا و طلب دفع بلا چه باشد گوئیم که رضا از فعل مولای  
 تعالی مستلزم رضا از مخلوق او نیست بلکه بسا است که رضا از مخلوق مستقبح باشد درنگ  
 کفر و معاصی پس رضا از خلق قبیح لازم باشد و کراهته از نفس قبیح واجب هرگاه مولای  
 از نفس قبیح راضی نباشد بنده چگونه راضی شود بلکه بنده درین صورت ماسور  
 بشدت و غلظت است پس کراهته از مخلوق منافی رضا از خلق آن نباشد پس  
 طلب دفع بلا را معنی مستحسن باشد جمعی که فرق نموده اند در میان رضا از فعل و

که راهته از مغول در وجود کراهته بعد از حصول رضا در اشکال مانده اند و در دفع  
 آن تکلفات نموده اند و گفته اند که وجود کراهته منافی حال رضا است نه مقام رضا  
 و احوالی که حقیقتاً با الهام الهی سبحانه و السلام علی من اتبع الهدی **منها** مدتی  
 آرزوی آن داشت که وجهی پیدا شود وجهی در مذهب حنفی مادر خلف امام قرائه تج  
 نموده آید هرگاه قرائت در نماز فرض باشد از قرائه حقیقی عدول نموده بقرائه حکمی  
 قرار دادن معقول نمی شد با آنکه در حدیث نبوی آمده علیه الصلوة والسلام للصلوة  
 الابغاثی الکتاب اما بواسطه رعایت مذهب بلی اختیار ترک قرائه میکرد و این  
 ترک را از قبیل ریاضت و مجاهده می شمرد آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی  
 بترک رعایت مذهب که نقل از مذهب الحادست حقیقت مذهب حنفی در ترک قرائه  
 ماسوم ظاهر ساخت و قرائه حکمی از قرائه حقیقی در نظر بصیرت زیبا تر نمود که امام و ماموم  
 همه باتفاق در مقام مناجات می ایستند لان المصلی یناجی ربه و امام را درین امر  
 پیشوای می سازند پس امام هر چه میخواند گویند و زبان قوم میخواند در رنگ آنکه جماعه  
 پیش بادشاه عظیم الشان بجای می بروند و یکی را پیشوا سازند تا از زبان همه اینها عرض  
 حاجت نماید برین تقدیر اگر دیگران نیز با وجود تکلم پیشوا در تکلم آیند داخل سوره است  
 و موجب عدم رضا بادشاه پس تکلم حقیقی اینجماعه که بزبان پیشوا ادا می یابد تیسرست  
 از تکلم حقیقی اینها همچنین است حال قرائه قوم با وجود قرائه امام که داخل شعب است  
 و از ادب مستبعد و موجب تفرق که منافی اجتماع است و اکثر مسائل خلا فی میان شافعی

از این قبیل است که ظاهر و صورت مرعج بجانب شافعی است و باطن و حقیقت مؤید مذسب  
حنفی و برین فقیر ظاهر ساخته اند که در خلافت کلام حق بجانب حنفی است تکوین را  
از صفات حقیقیه میدانند هر چند لفظاً رجوع بقدرت و ارادت می نمایند لیکن بدقت  
نظر و نور فراست معلوم میگردد که صفت علاحد است علی هذا القیاس در خلافت  
فقہی در اکثر مسائل حق بجانب حنفی است و در اقل متردد و این فقیر را در توسط  
احوال حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در واقعه فرموده بودند که  
تو از مجتهدان علم کلامی از ان وقت در هر مسئله از مسائل کلاسیه این فقیر را راسی خا  
ص است و علم مخصوص در اکثر مسائل خلافیه که ماتریدیه و اشاعره در اینجا متنازع اند در  
ابتداء ظهور ان مسئله حقیقت بجانب اشاعره مفهوم میگردد و چون بنور فراست حدت  
نظر نموده می آید واضح میگردد که حق بجانب ماتریدیه است در جمیع مسائل خلافیه کلاسیه  
رای این فقیر موافق رای علماء ماتریدیه است و الحق که این بزرگواران را بواسطه  
متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التیحه شان عظیم است که مخالفان  
ایشان را بواسطه خلط فلسفیات آن شان میسر نیست اگر چه هر دو فریق از اهل حق اند  
از علو شان بزرگترین این بزرگواران امام اجل پیشوای اکمل ابو حنیفه رضی اللہ تعالی  
عنه چه نویسند که اعلم و اوسع و اتقای مجتهدین است چه شافعی و مالک و چه احمد و حنبل  
امام شافعی می فرماید الفقهاء کلهم عیال ایچنیقه منقولست که امام شافعی چون بزیارت  
قبر امام عظیم میرفت ترک اجتهاد خود می کرد و برای خود عمل نمی نمود و می گفت که شرم



می آید که در حضور ایشان عمل برای خود بکنم که مخالف راسی ایشان باشد ترک قرائت  
 خلف الامام می نمود و قنوت در فجر نمی خواند آری بزرگی شان ابی حنیفه را شافعی اند  
 فردا که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام نزول فرماید بمذاهب ابی حنیفه عمل  
 خواهد کرد چنانکه خواجه محمد پارسا قدس سره در فصول سته میفرماید و همین بزرگی ایشان  
 را کافی ست که پیغمبر اولی العزم بمذاهب او عمل نماید صد بزرگی دیگر را باین بزرگی  
 عدیل نمی توان انداخت حضرت خواجه ما میفرمودند قدس سره که چندگاه من هم  
 خلف امام قرائه فاتحه بنمودم آخر الامر شبی امام اعظم را در خواب دیدم که قصیده  
 غرادر مدح خود می خواند این مضمون مستفادمی گرد که چندین اولیا در مذاهب  
 من بوده اند از آن وقت ترک قرائت فاتحه خلف امام نمودم **منها**  
 گاه باشد که کمالی ناقصی را اجازت تعلیم طریقت میکنند و در ضمن اجتماع مریدان  
 ناقص کاران ناقص با تمام میرسد حضرت خواجه نقشبند رضی مولانا یعقوب چرخ  
 علیه الرحمة را پیش از وصول بدرجه کمال اجازت تعلیم طریقت فرموده بودند و  
 گفته بودند که ای یعقوب آنچه از من بتو رسیده است بمردم برسان و کار مولانا  
 بعد از آن در خدمت خواجه علاء الدین عطار قدس سره سرانجام یافت لهذا خدمت  
 مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات مولانا را اول از مریدان خواجه علاء الدین عطار  
 میسر و ثانیاً بخواجه نقشبند رضی نسبت میکنند و ازین قبیل ست کمالی مرید را که  
 استعداد یک درجه از درجات ولایت دارد بعد از حصول آن درجه آن مرید را

اجازت تعلیم طریقت میکنند و آن مرید من وجه کامل است و من وجه ناقص همچنین  
 است حال مرید یک استعداد و درجه پائین درجه از درجات ولایت دارد و من وجه  
 کامل است و من وجه ناقص چه پیش از رسیدن بنهایت النهایت همه درجات از  
 یک وجه کمال دارد و از یک وجه دیگر نقص مع ذلک شیخ کامل او را به این وجه  
 مرتبه استعدادی و اجازت تعلیم طریقت میکنند پس اجازت موقوف بر کمال  
 مطلق نشد باید دانست که نقص هر چند منافی اجازت است اما چون کامل کامل  
 ناقص را غائب خود می سازد و درست او را درست خود میداند ضرر نقص تعدی  
 نمی نماید و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلمات **مستفها** یادداشت عبارت از  
 دوام حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس و این معنی گاه است که مراد باب  
 قلوب را نیز متخیل شود بواسطه جامعیت قلب زیرا که هر چه در کلیت انسان است  
 در قلب تنها نیز ثابت است هر چند فرق اجمال و تفصیل است پس در مرتبه قلب  
 نیز حضور ذات تعالی و تقدس بر سهیل دوام میسر شود اما این معنی صورت یادداشت  
 است نه حقیقت یادداشت و اندراج نهایت در بدایت تواند بود که باین صورت  
 یادداشت است اشارت فرموده باشند و حصول حقیقت یادداشت بعد از  
 ترکیب نفس و تصفیه قلب است لیکن اگر مراد از حضرت ذات مرتبه و وجوب داشته  
 شود که ذات در آن مرتبه جامع صفات و جوبیه است پس حصول یادداشت بمجرد  
 رسیدن بشهود این مرتبه بعد از طی جمیع مراتب امکانی صورت می بندند و در کلیت

صفاتی نیز بمعنی مستحق میشود که ملاحظه صفات درین تقدیر منافی حضور حضرت ذات تعالی نیست و اگر مراد از حضرت ذات تعالی مرتبه احدیه مجرد داشته شود که معراست از اسماء و صفات و نسبت اعتبارات پس حصول یادداشت بعد از طی جمیع مراتب اسمائی و صفاتی و نسبی و اعتباری متصور شود و این فقیر بهر جا بیان کرده است یادداشت را بمعنی آخر فرد آورده هر چند اطلاق حضور در آن مرتبه ملائم نیست کما لا یخفی علی اربابه چه او از حضور و غیبت بلند است اطلاق حضور را ملاحظه صفاتی از صفات در کار است آنچه مناسب لفظ حضور است تفسیر یادداشت بمعنی ثانی و برین تقدیر یادداشت را نهایت گفتن باعتبار شهود و حضور است که فوق این مرتبه شهود و حضور را گنجایش نیست یا حیرتست یا جهل یا معرفت نه آن معرفت که توان آن را معرفت داننی که آن معرفت تو معرفت افعالی است و صفاتی و این مقام فوق معرفت اسماء و صفات است بچندین مراحل و الصلوة والسلام علی سید البشر و علی آله الطاهرین **مستفها** تمامی این طریق وصول بنهایت النهایه مربوط بطبی مقامات عشره مشهوره است که اولش توبه است و آخرش رضا هیچ مقامی در مراتب کمال فوق مقام رضا متصور نیست حتی که رویت اخروی نیز و حقیقت مقام رضا کما ینبغی در آخرت ظهور خواهد یافت حصول مقامات دیگر در آخرت متصور نیست توبه آنجا معنی ندارد و زهد گنجایش ندارد و توکل صورت نه بندد و صبر احتمال ندارد و آری شکر بهر چند در اینجا مستحق است اما آن شکر از شعب رضا است نه امر مباین از رضا اگر چه پسند که

در کامل مکمل گاه است که رغبتی در دنیا مفهوم میگرد و منافی توکل چیزها دیده میشود  
و بی طاقتی که منافی صبر است مشهود میگردد و گراسته که ضد رضا است یافته می شود  
و چه آن چه باشد در جواب گویم که حصول این مقامات مخصوص بقلب در روح است  
و نسبت باخص خواص این مقامات در نفس مطمئنه نیز حصول می یابد اما قالب انیمنی  
خالی و بی نصیب است هر چند از سوره و شدت میماند شخصی از شبلی پرسید که تو دعوی  
محبت میکنی و این فرزه تو منافی محبت است شبلی در جواب او این شعر خواند  
احب قلبی و مادری بدنی بود و دوری با اقام فی السمن پس منافی آن مقامات اگر در  
قالب کلی ظهور کند ضرر ندارد در حصول آن مقامات نسبت بباطن آن بزرگوار  
غیر کامل نقایص آن مقامات در کلیه ظهور میکند بباطن و ظاهر را غیب دنیا میگرد و در  
منافی توکل صورت و حقیقت او را شامل میشود بقلب و قالب بی طاقتی و اضطرار  
ظهور ننماید و بروج و بدن گراسته ظاهر میگرد و همین چیزهاست که حضرت حق جل  
و تعالی قباب اولیای خود ساخته است و اکثر مردم را از کمالات این بزرگواران  
محروم داشته اند و در الباقی آن چیزها در اولیا حکمتی است غامض و آن عدم امتیاز  
حق است از باطل که از لوازم این دار است که محل ابتلاست و حکمت دیگر در الباقی  
اشیا در اولیا اگر چه بحسب صورت باشد ترقی ایشان است اگر این اشیا از اولیا  
بالکل مرفوع شود راه ترقی مسدود میگردد و در رنگ ملک مجبوس می ماند  
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

اتنها و اکلهای منها الهی چیست اینکه اولیای خود را کردی که باطن ایشان زلال  
خضرست هر که قطره از آن چشید حیوة ابدی یافت و ظاهر ایشان سم قاتل هر که  
با آن نگرست بموت ابدی گرفتار آمد ایشانند که باطن ایشان رحمتست و ظاهرشان  
زحمت باطن بین ایشان از ایشانست و ظاهر بین ایشان از بدکیشان بصورت  
جونا اند و بحقیقت گندم بخش بظاهر از عوام بشزند و باطن از خواص ملک بصورت  
برزین اند و بمعنی بر فلک جلیس ایشان از شقاوت رسته است و انیس ایشان بسا  
پوسته اولک حزب الله الان حزب الله هم المفلحون و صلی الله علی سیدنا محمد

و سلم منها حضرت حق سبحانه و تعالی اولیاء الله را بر پنجی مستور ساخته است  
که ظاهر ایشان از کمالات باطن ایشان خبر ندارد و کیف ماعدای ایشان باطن ایشان  
را نسبتی که بر تبه پیچنی و پیچونی حاصل گشته است نیز پیچونست و باطن ایشان چون  
از عالم امرست نیز نصیب از پیچنی دارد و ظاهر که سراسر پیچونست حقیقت آنرا چه در یاب  
بلکه نزدیکست از نفس حصول آن نسبت انکار نماید بقایة الجمل و عدم النسابة  
و تواند بود که نفس حصول نسبت را داند مانند آنکه متعلق آن کیست بلکه بسیارست  
که نفی متعلق حقیقی او نماید و کل ذلک لعلو تلك النسبة و دون الظاهر و باطن خود مغلوب  
آن نسبتست و از دید و دانش رفته است چه داند که چه دارد و بکه دارد پس ناچار  
غیر از عجز از معرفت بمعرفت راه نباشد لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود العجز عن  
درک الادراک ادراک نفس ادراک عبارت از نسبت خاصه است که عجز از ادراک آن

لازم است آن صاحب الادراک مغلوب لایعلم ادراک و غیره لایعلم حاله که امر منہا  
 شخصی بود در لباس صوفیان که بدعت اعتقادی مبتلا بود این فقیر در حق او تردد  
 داشت اتفاقاً می بینم که انبیا صلوات الله تعالی علیهم باجمعهم جمع اند و همه  
 بزبان واحد میفرمایند در حق آن شخص که لیس متادیرین اثنا بخاطر رسید که آن شخص دیگر  
 که فقیر در حق او تردد بود استفسار نماید در ماده او فرمودند کان منالغوب بالسیح  
 من سوء الاعتقاد و من طعن انبیاء الامجاد **منہا** برین فقیر ظاهر ساختند که لفظ  
 قرب و محبت و احاطه حق سبحانه که در قرآن مجید واقع شده است از جمله متشابهات  
 قرانی است در رنگ ید و وجه و همچنین است لفظ اول و آخر و ظاهر و باطن و امثال  
 آن پس حق سبحانه و تعالی را قریب گوئیم اما معنی قرب ندانیم که چیست و همچنین اول  
 گوئیم اما ندانیم که مراد از اول چه باشد و معنی قرب و اولیة که در حیطه علم و فهم ما در آید  
 حق سبحانه و تعالی از ان منزله و برتر است و آنچه در کشف و شهود ما گنجد او تعالی از ان  
 مستعالی و پاک است و قرب و محبت او تعالی که بعضی از متصوفه بطریق کشف دریافته  
 اند و بان معنی کشفی حق را سبحانه قریب و مع میداند سخن نیست قدیمی در مذہب  
 مجسمه دارد و آنچه بعضی از علما در تادیل آن گفته اند و از قرب قرب علمی مراد داشته اند  
 در رنگ تادیل ید است بقدرت و وجه است بذات و مجوز است نزدیک مجوز تادیل  
 و آنچه تادیل نمی کنیم و تادیل آن را بعلم حق سبحانه حواله می نمایم العلم عند الله سبحانه و السلام  
 علی من اتبع الهدی **منہا** این فقیر نماز و ترانگاہی در اول شب ادا می کرده

گاهی با آخر شب میگذاشت و شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادا می نماز وتر چون  
 مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهند نمود و کتبه اعمال حسنت  
 او تمام شب حسنت را بنام او می نویسد تا زمانی که وتر را ادا نماید پس هر چند وتر  
 را بتاخیر ترا داند بهتر باشد مع ذلک این فقیر را در تعجیل و تاخیر و ترغیر از متابعت  
 سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را  
 بتا بقعه عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت و ترا گاهی اول شب را فرموده اند  
 و گاهی آخر شب سعادت خود را در آن می دانند که در امری از امور تشبه بآن سرور  
 نماید علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر چه آن تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی  
 سنن در نیت احیای لیل و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوتاهی اندیشی ایشان  
 هر روز احیای لیلی را بنیم متابعت نحریم عشره اخیره ماه رمضان را اعتکاف نشستم  
 یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت دیگر نکنید که بتل و انقطاع ما چه خواهد بود  
 صد گرفتاری را ب حصول یک متابعت قبول داریم اما هنر را بتل و انقطاع را  
 بی توسل متابعت قبول نداریم **ه** آنرا که در سرای نگار نیست فارغ است از  
 از باغ و بوستان و تماشای لاله زار و رزق الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی  
 آله الصلوات و التسلیمات آنها و اکملها **منها** وقتی از اوقات جمعی از درویشان  
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت ببنامان آنسرور داشته علیه و علی آله  
 الصلوات و التسلیمات چنین گفت که محبت آنسرور بر بنی مستولی شده است که

حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست میدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن نقیض سخن رابعه است که گفته آنسرو را در خواب گفتم که محبت حق سبحانه و تعالی بر نهی استیلا یافته است که محبت شما را جانمانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خبر میدهند اما سخن من اصالت دارد و در عین سکر گفته و من در ابتدای صحو و سخن او در مرتبه صفات است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیرا که در مرتبه ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از آن مرتبه کوهی است انجا همه حیرتست یا جهل بلکه بدوق نفی محبت در آن مرتبه می کند و بهیچ وجهی خود را نشایان محبت او نمیدانند محبت او معرفت در صفات است و پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از آن ذات احدیه نیست بلکه ذات با بعضی اعتبارات ذات است پس محبت رابعه در مرتبه صفات است و الله سبحانه و تعالی بهم بالصواب و الصلوة و السلام علی سید البشر و آله الاطهر منهن شرافت علم باندازه شرف و رتبه معلوم است معلوم هر چند شریفتر علم آن عالی تر پس علم باطن که صوفیه بآن ممتازند اشرف باشد از علم ظاهری که نصیب علمای ظواهر است بر قیاس شرافت علم ظاهری بر علم حجاب و حیاکت پس رعایت آداب پیر که علم باطن از خود نهند کنند با ضعاف زیاده باشد از رعایت آداب استاد که علم ظاهری از او استفاده نمایند و همچنین رعایت آداب استاد علم ظاهری با ضعاف زیاده است از رعایت آداب استاد حجاب و حیاکت و همین تفاوت در اصناف علوم ظاهری جاری است



استاد علم کلام و فقه اولی و اقدس است از استاد علم نحو و صرف و استاد نحو و صرف اولی  
 است از استاد علوم فلسفی با آنکه علوم فلسفی داخل علوم معتبره نیست اکثر آن مسائل  
 لاطائلست و بجهت حاصل و اقل مسائل آن که از کتب اسلامی اخذ نموده اند  
 تصرفات در آن کرده از جهل مرکب خالی نیستند که عقل را در آن موطن مجال نیست  
 طور نبوت و راه طور عقل نظری است باید دانست که حقوق پیر فوق حقوق سائر  
 ارباب حقوق است بلکه نسبت ندارد حقوق پیر بحقوق دیگران بعد از انعامات مختص  
 حق سبحانه و احسانات رسول او علیه و آله الصلوات و التسلیات بلکه پیر حقیقی همسر  
 رسول است صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ولادت صوری هر چند از والدین  
 است اما ولادت معنوی مخصوص به پیر است ولادت صوری راحیات چند روزه  
 است ولادت معنوی راحیات ابدی است نجاسات معنویه مرید را پیر است که بقلب و  
 روح خود کناسی بیناید و تطهیر اشکنبد و میفرماید در توجیهات که نسبت به بعضی مستترشان  
 واقع شود محسوس میگردد که در تطهیر نجاسات باطن ایشان تلوثی بصاحب توجه  
 نیز میدود و تازمانی مکدر میدارد و پیر است که بتوسل او بتجدد میرسد عزوجل که فوق  
 جمیع سعادات دنیوی و اخروی است پیر است که بوسیله او نفس اماره که بالذات  
 خبیث است منزه و مطهر میگردد و از امارگی باطمینان میرسد و از کفر جلی باسلام  
 حقیقی می آید اگر گوئیم شرح این بچند شود پس سعادت خود را در قبول پیر  
 باید دانست و شقاوت خود را در رد او و نعوذ بالله سبحانه من ذلک رضای حق سبحان

را در پس پرده رضای پیرمانده اند تا مرید در مراضی پیر خود را گم نسازد و بمبرضیات  
 حق سبحانه نرسد آفته مرید در آزار پیر است هر زلفتی که بعد آن باشد تدارک آن ممکن  
 است اما آزار پیر را هیچ چیز تدارک نمی تواند نمود آزار پیر پنج شقاوت است مرید  
 را عیاذا بالله سبحانه من ذلک خللی در معتقدات اسلامیة و فتوری در اثیان احکام  
 شرعیة از نتایج و ثمرات آنست از احوال و مواجید که بباطن تعلق دارد و چگوید و  
 اثری از احوال اگر با وجود آزار پیر باقی ماند از استدرج باید بشمرد که آخر بخیرانی خواهد  
 کشید و غیر از ضرر نتیجه نخواهد داد و السلام علی من اتبع الهدی **منها قلب از عالم**  
 امرست او را بعالم خلق و تعشق داده بعالم خلق فرد آورده اند و بمحضه که در  
 جانب چپ ست تعلق خاص بخشیده اند در رنگ آنکه بادشاه را بکناس تعشق  
 پیدا شود و بسبب آن در منزل کناس نزول نماید و روح که لطف از قلب ست  
 از اصحاب یمین ست و لطائف ثلثه که فوق لطیفه روح اند بشرف خیر الامور و سطها  
 مشرف اند هر چند لطیف تر بوسط مناسب تر الا ان السوء و الخفی علی طرفی الا حفی  
 احدیما علی الیمین و الآخر علی الشمال و نفس مجاور حواس ست تعلق بدماغ دارد و ترقی  
 قلب منوط ست بوصول او در مقام روح و بمقام ما فوق روح و بمحیی ترقی روح  
 و ما فوق او مربوط ست بوصول آنها بمقامات فوقانی لیکن این اصول در ابتدا بطریق  
 احوال ست و در انتها بطریق مقام و ترقی نفس بر سیدن اوست در مقام قلب  
 بطریق احوال در ابتدا و بطریق مقام در انتها و در آخر کار این لطائف ست

بمقام اخفی میرسند و همه با اتفاق قصد طیران عالم قدس مینمایند و لطیفه قالب را  
 خالی و تهی میگزاردند اما این طیران نیز در ابتدا بطریق احوال است و در انتها  
 بطریق مقام و چچ بچصل الفناء و موتی که پیش از موت گفته اند عبارت ازین چهارچ  
 لطائف سته است از لطیفه قالب و سر بقای حس حرکت در قالب بعد از  
 سفارت اینها در جایهای دیگر بیان کرده شده است از اینجا باید طلبید این ورق  
 گنجایش تفصیل ندارد با اشاره و رمز سخن میرود لازم نیست که جمیع لطائف در  
 مقامی جمع شوند و از اینجا طیران نمایند گاه باشد که قلب و روح هر دو با اتفاق  
 اینکار کنند گاهی هر سه و گاهی هر چهار و آنچه اول مذکور شد اتم و اکمل است و  
 مخصوص است بولایت محمدی علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات و ماعدای اوقسمی  
 از اقسام ولایت است و چون آن لطائف سته بعد از مفارقت از قالب و وصول  
 بمقام قدس و تلون بصیغ آن اگر بقالب باز رجوع نمایند تعلق پیدا کنند سواهی  
 جی و حکم قالب گیرند و بعد از امتزاج باریک قسم فتای پیدا کنند و حکم میت بگیرند  
 درین وقت بتجلی خاص متجلی گردند و از سر حیوة پیدا کنند و بمقام بقای باطن تحقق  
 شوند و متجلی باخلاق اند گردند درین وقت اگر آن خلعت را بخشیده بعالَم باز گردانند  
 معامله از نو بتدلی خواهد انجامید و مقدمه تکمیل پیدا خواهد شد و اگر بعالَم باز گردانند  
 و تدلی بعد و نوحاصل نشود و از اولیای غرلت خواهد بود و تربیت طالبان و تکمیل  
 ناقصان از دست او نخواهد آمد این است حدیث بدایت و نهایت بطریق رمز و

اشاره اما فهمیدن آن بخیر قطع این منازل محال است والسلام علی من اتبع الهدی  
 و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام **منحصر** حضرت حق سبحان  
 و تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است آنکلام متبعض و متجزی نیست چه سکوت  
 و خرس در حق او تعالی محال است چه عجب هرگاه از ازل تا ابد در آنجا آن واحد  
 باشد از لایحری علیه سبحانه زمان در آن واحد غیر از کلام واحد بسیط چه بوقوع  
 آید و آن کلام احد منشاء چندین اقسام کلام گشته است باعتبار تعدد تعلقات مثلا  
 اگر بامور تعلق گرفته امر ناشی شده و اگر بمنهی نهی تمام یافته و اگر باخبار خبر پدید گشته  
 غایه مافی الباب اخبار از ماضی و استقبال جمعی را در اشکال می اندازد و از تقدم و  
 تاخر دال بتقدم و تاخر مدلول میبرد و لا اشکال زیر که ماضی و استقبال از صفات  
 مخصوصه دور است که باعتبار انبساط آن آن پیدا شده است و در مرتبه مدلول  
 چون آن بحال خود است و هیچ انبساطی پیدا نکرده است ماضی و استقبال از گنجایش  
 نیست از باب محقول گفته اند که ماضی و احد را باعتبار وجود خارجی لوازم علییده  
 است و باعتبار وجود ذهنی صفات جدا هرگاه در شی واحد تباین صفات و لوازم باعتبار  
 تغایر وجود و هویت جائز باشد در دال و مدلول که فی الحقیقه از یک دیگر جدا اند بطریق  
 اولی مجوز باشد و آنکه گفته شد که از ازل تا ابد آن واحد است از تنگی عبارت است  
 و الا آن نیز آنجا گنجایش ندارد آن هم در رنگ زمان اینجا ثقیل است باید دانست  
 ممکن که در مقامات قرب الهی جل سلطانیه یا از دائره اسکان بیرون می نهد ازل ابد

راستحدی باید حضرت رساله خاتمه علیه و علی آله الصلوات و السلام و التحیة در شب  
 معراج در مقامات عروج یونس را در لطن ماهی یافت و طوفان حضرت نوح موجود  
 بود علیهم الصلوة و السلام و اهل بهشت را در بهشت دید و دوزخیان را در دوزخ  
 و بعد از پانصد سال که نصف یوم است از زمان دخول بهشت عبد الرحمن عوف  
 که از اغنیای صحابه است علیهم الرضوان در بهشت درآمد و حضرت پیغمبر از دیر آمدن  
 او پرسیدند و از عقبات خود خبر داد و این همه در رنگ آن مشهود گشت ماضی و  
 استقبال را گنجایش نبود و این حقیر را نیز در بعضی از اوقات بصدقه حبیب الله  
 علیه الصلوة و السلام اینخالت پیدا شده بود ملائک را در عین سجود یافت که بحضرت آدم  
 میگردند و پیروز سر از سجده نه بر داشته بودند و ملائک علیین را ازین ساجدان  
 جدا دید که سجده مامور نگشته اند و در مشهود خود مستهکک و مستغرق اند و احوالی که در  
 آخره موعود اند در همان آن مشهود گشتند و چون مدتی برین واقعه گذشت بود تفصیل  
 احوال آخرت نکرد که بر حافطه خود اعتماد داشت لیکن باید فهمید که این حالت حسرت  
 پیغمبر و روح ایشان را شده بود و مشهود بصیر و بصیرت و دیگران را که طفیلی اند  
 اگر این حالت بطریق تبعیت دست دهد مقصور بر روح است و مخصوص به بصیرت  
 در قافله که اوست و انهم نرسم فی این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم فی  
 علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات امته و الملکها منها تکوین یکی از صفات  
 حقیقیه واجب الوجود است تعالی و تقدس اشاعه تکوین را از صفات اضافیه

میدانند و قدرت و ارادت را در ایجاد عالم کافی می انگارند اما حق آنست که تکوین  
 صفت حقیقیه علائحه است ماورای قدرت و ارادت بیانش آنکه قدرت مجبئی  
 صحیح فعل و ترک است و ارادت تخصیص یکی ازین دو طرف قدرت است که فعل و  
 ترک باشد پس رتبه قدرت مقدم شد بر رتبه ارادت و تگویی که ما در از صفات  
 حقیقیه میدانیم رتبه او بعد از رتبه قدرت و ارادت است کار آن صفة ایجاد آن طرف  
 مخصوص است پس قدرت مصحح فعل است و ارادت مخصوص آن و تکوین موجب آن پس  
 از تکوین چاره نبود مثل آن مثل استطاعت مع لفعل است که علماء اهل سنت آنرا  
 در عبادات ثبات کرده اند و شک نیست که این استطاعت بعد از ثبوت قدرت است  
 بلکه بعد از تحقق اراده و تحقق ایجاد مربوط باین استطاعت است بلکه آن استطاعت  
 موجب فعل است و طرف ترک آنجا مقصود است و حال صفة تکوین بهین است که  
 ایجاد با او بطریق ایجاب است اما این ایجاب در واجب تعالی ضرر نمی کند که ثبوت  
 آن بعد از تحقق قدرت است که بمعنی صحیح فعل و ترک است و بعد از تخصیص ارادت  
 بخلاف آنچه حکما و فلسفه گفته اند و شرطیه اولی را واجب الصدق گمان کرده اند  
 و شرطیه ثانیه را ممتنع الصدق و نفی ارادت نموده اند صریح در ایجاب است  
 تعالی الله سبحانه عن ذلک علو اکبر او ایجابی که بعد از تحقق ارادت و تخصیص  
 احد المقدورین پیدا شود مستلزم اختیار است و موکد آن نه نافی اختیار و کشف  
 صاحب فتوحات نیز موافق رای حکما واقع شده است در قدرت شرطیه اولی را

واجب الصدق میدان و ثانی را متمنع الصدق و این قول بایجاب است ارادت  
 بیکاری افتد که تخصیص احد المتساویین اینجا منتفی است و اگر دتکونین این معنی را  
 اثبات کنند گنجایش دارد که از شائبه ایجاب مبراست این فرق تدقیقی است که  
 به بیان آن کم کسی سبقت کرده است علماء ما تریدیه هر چند این صفت را اثبات  
 کرده اند اما باین حدت نظری نبرده اند اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها  
 الصلوٰه والسلام و الخیة در میان سایر متکلمین ایشان را باین معرفت ممتاز ساخته  
 است و این حقیر از خوشه چینان این اکابر است ثبنا الله سبحانه علی معتقداتهم الحق  
 بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات المتها و الکملها <sup>مستحبا</sup>  
 رویت خدای غودجل در آخرت مومنان را حق است این مسئله است که غیر از اهل سنت  
 و جماعت هیچکس از فرق اسلامیین و حکماء فلاسفه بجز آن قائل نیست باعث  
 انکار ایشان قیاس غائب است بر شاهد و آن فاسدست مرئی هر گاه بچون  
 بیچگون باشد رویتی که با و تعلق گیرد نیز بچون خواهد بود ایمان با و باید آورد و  
 اشتغال بکیفیه او نباید کرد این سر را امروز بر خواص اولیا ظاهر ساخته اند هر چند  
 رویت نیست اما بی رویت نیست کاتک تراه فردا همه مومنان حق سبحانه و تعالی  
 را خواهند دید بچشم سر اما هیچ درک نخواهند کرد لا تدركه الابصار و چیز خواهند دید  
 علم یقینی آنکه می بیند و التذازیکه مترتب بر رویت است غیر این دو چیز از لوازم  
 رویت همه منقودست این مسئله از اغض مسائل کلام است طور عقل در اثبات

و تصویر آن عاجزست متابعان انبیا از علما و صوفیه آنرا بنور فراست که مقتبس از  
 انوار نبوت است دریافته اند و همچنین مسائل دیگر از علم کلام که عقل در اثبات آنها  
 عاجز و متعیرست علماء اهل سنت را نور فراست فقط و صوفیه را هم نور فراست  
 و هم کشف و شهود فرق در میان کشف و فراست همچون فرق سیات و حنات است  
 فراست نظریات را حد سیات میسازد و کشف حنات و مسائل که اهل سنت  
 بآن قائل اند و مخالفان ایشان که التزام طوع عقل نموده اند از آنها منکر اند نیز  
 قبیل اند که بنور فراست معلوم گشته اند و کشف صحیح مشهود شده اگر در بیان آن  
 مسائل ایضاحی نموده اید مقصود از آن تصویر و تسلیست نه اثبات آنها بنظر و  
 دلیل چه نظر عقل در اثبات و تصویر آنها کورست عجب از علماء که درین مسائل خود  
 را در مقام استدلال می آرند و می خواهند که بدلائل اثبات کنند و بر مخالفان  
 حجت تمام کنند این میسر نمی شود و با تمام نیز نمیرسد مخالفان خیال میکنند که مسائل  
 ایشان نیز در رنگ استدالات ایشان مزین و نامتام اند مثلاً علماء اهل سنت  
 استطاعت مع افعال اثبات کرده اند این مسئله از مسائل حقه است که بنور فراست  
 و کشف صحیح معلوم گشته است اما دلالی که بر اثبات آنها آورده اند مزین و نامتام  
 است اقوی ادلای ایشان بر اثبات آن مسئله عدم بقای اعراض است در دوزخ  
 چه اگر عرض فانی است لازم آید قیام عرض بعرض و آن محال است و چون این  
 دلیل را مخالفان مزین و نامتام دانسته اند یقین کرده اند که آن مسئله نیز نامتام<sup>ست</sup>



نداشته اند که مقتدای ایشان درین مسئله و در امثال این مسئله نور فرست است  
 که مقتبس از انوار نبوت است اما این تقصیر ماست که حدسی و بدیهی را در نظر  
 مخالفان نظری میسازیم و مشکلات در اثبات آن میکوشیم غایت مافی الباطن حدسی  
 و بدیهی ما بر مخالفان حجت نیست گونا شد غیر از اعلام و تبلیغ بر ما لازم نساخته اند  
 هر که حسن نشاء مسلمانی دارد بی اختیار قبول خواهد کرد و هر که بی نصیب است غیر  
 از انکار نخواهد افزود و در میان علماء اهل سنت طریق اصحاب شیخ الاسلام  
 شیخ ابو منصور ماتریدی چه زیباست که اقتصار بر مقاصد فرموده اند و اعراض  
 از تدقیقات فلسفیه نموده طریق نظر و استدلال بطریق فلسفی در میان علماء اهل سنت  
 و جماعت از شیخ ابو الحسن اشعری ناشی شده است و خواسته که معتقدات اهل سنت  
 را با استدلال فلسفی تمام سازد و این دشوار است و دلیر ساختن است مر مخالفان  
 را بر طعن اکابر دین و گذاشتن بخت طریق سلف را شبتنا السد سبحانه علی متابته آراء

اهل الحق المقتبسته من انوار النبوة علی صاحبها الصلوة و التسلیمات اللهم و اکملها  
**منها** بحکم کریمه و لانا بنعمته ربک فحدثنا اظهار این نعمت عظمی می نماید که این فقیر  
 را یقینی نسبت بمعتقدات کلامیه که بر وفق آرای اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت  
 واقع شده اند بر پنج حصول پیوسته است که در جنب آن یقین یقینی که نسبت باجماعی  
 بدیهیات حاصل است حکم ظنیات بلکه و همیات دارد مثلاً چون موازنه می کنم یقینی  
 را که نسبت به یکی از مسائل کلام حاصل است با یقینی که نسبت بوجود آفتاب ارم

حیث می آید که یقین ثانی را نسبت به یقین اول اطلاق یقین نموده آید از باب عقول آنحضرت  
 را قبول کنند یا نه بلکه البته قبول نکنند که این بحث و رای طور نظر عقل است عقل ظاهر  
 بین را جز از کار این مقام نصیب نیست حقیقت این معامله آنست که یقین کا قلب  
 است و یقینی که قلب را مثلاً بوجود آفتاب حاصل میگرد و توسط حواس است که  
 حکم جوایس دارند و یقینی که یکی از مسائل کلامیه قلب را حاصل شده است  
 بی توسط احدی است که بطریق الهام از حضرت و باب جل و علایق واسطه تلقی  
 نموده است و اخذ فرموده پس یقین اول مثابه علم یقین آمد و یقین ثانی بمشابه  
 عین یقین شتان مابینهما **هـ** شنیده کی بود مانند دیده و چون طالب را  
 بمحض فضل خداوندی جل سلطان ساحت سینه او از جمیع مرادات خالی شود و  
 خواستی غیر از حق سبحانه او را نماند درین وقت آنچه مقصود از آفرینش اوست پدید  
 شده باشد و حقیقت بندگی بجا آورده بعد ازین اگر خواهند که او را برای تربیت  
 ناقصان باز گردانند از نزد خود ارادتی او را خواهند عطا فرمود و اختیار  
 خواهند داد که تصرفات قولی و فعلی مختار و مجاز باشد در رنگ عبادت و درین مقام  
 که مقام تخلق با خلاق است صاحب اراده هر چه خواهد برای دیگران **خ** است  
 و مصالح دیگران منظور خواهد داشت نه مصالح نفس خود کما هو حال اراده **ج** الو  
 تعالی بل سداً المثل لا علی و لازم نیست بلکه جائز نیست که این صاحب اراده **ح**  
 خواهد بود بوقوع آید که شرک است و بندگی آنرا بر تابد حضرت حق سبحانه و تعالی

جیب خود را علیه و علی آله الصلوٰۃ والسلام میفرماید انک لا تهدی من اجبت  
 هرگاه ارادت سپید بشود و توقف افتد دیگران را چه مجال و ایضا لازم نیست که جمیع  
 مرادات این صاحب ارادت مرضی حق باشند تعالی و تقدس و الا بعضی افعال  
 و اقوال آن سرور علیه و علی آله الصلوٰۃ و التسلیات اعتراض از حق سبحانه نازل  
 نمی شد کما قال سبحانه ما کان لنبی الخ و عفو از ان گنجایش نداشت کما قال تعالی  
 عفا الله عنک چه عفو در تقصیرات متصور است با آنکه جمیع مرادات حق جل و علا  
 مرضیات حق سبحانه نیستند کما کفر و المعاصی **منها** امام من درین کار کلام اند  
 است و پیر من درین امر قرآن مجید اگر هدایت قرآن نمی بود راهی بجانب عبادت  
 معبود بحق نمی کشود درین راه هر لطیف و الطف ندای انا الله میزند و رنده راه  
 را اگر قنار پرستش خود می سازد اگر چو نست خود را بصورت بیچونی و امی نساید اگر  
 تشبیه است خود را بهیئت تنزیه جلوه گر میگرد و درینجا امکان بوجود متمنح است  
 و حدوث بقدم مخلط اگر باطل است بصورت حق هویدا است و اگر ضلالت است  
 بشکل هدایت پیدا بیچاره سالک حکم مسافر اعنی دارد که بهر یکی هدایتی گویان رو  
 می آرد حضرت حق سبحانه و تعالی خود را بخالق السموات و الارض می ستاید و المشرق  
 و المغرب میفرماید و در وقت عروج چون این صفات را بر آئینه متخیله عرض نموده  
 بی اختیار ایا نمودند و روبرو ال آورند لاجرم لاجب لافلین گویان روائحه  
 تافت و قبله توجه جز ذات واجب الوجود نساخت الحمد لله الذی هدانا لهذا و انما کاننا

لکن هندی لولان هرانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق **منها** ما چهار کس بودیم  
 در ملازمت خواجہ خود که پیش مردم در میان سایر یاران امتیاز داشتیم هر کدام  
 ما را نسبت بحضرت خواجہ اعتقاد علاحدہ بود و معاملہ جدا این فقیر بیقین میداد  
 کہ مثل این صحبت و اجتماع و مانند این تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسر و علیہ  
 و علی آله الصلوٰات و التسلیمات ہرگز وجود نیامدہ است و شکر این نعمت بجامی آورد  
 کہ اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیہ و علی آله الصلوٰة والسلام مشرف نشد باری  
 از سعادت این صحبت محروم ننماید و حضرت خواجہ ما را احوال آن سہ دیگر چنین <sup>میفرمودند</sup>  
 کہ فلانی مرا صاحب تکمیل میداند اما صاحب ارشاد نمی پندارد و نرد او مرتبہ ارشاد  
 زیادہ از تکمیل بودہ و فلانی بکاری ندارد و آن دیگر را میفرمودند کہ نسبت بما  
 انکار دارد و ہر کدام ما را باندازہ اعتقاد بہرہ رسید باید دانست کہ اعتقاد مرید  
 با فضیلتہ پیرو اکملیتہ و از ثمرات محبت است و از نتائج مناسبت کہ سبب افادہ و استفادہ  
 است اما باید کہ پیرا بر جماعہ کہ افضل انہا در شریع مقررست فضل ندہد کہ موجب  
 افراط است در محبت و آن مذمومست شیعہ را خرائی از افراط محبت اہل بیت  
 آندہ و نصاری از افراط محبت حضرت عیسی را علی نبینا و علیہ الصلوٰة والسلام  
 ابن المدحواندہ اند و در خسارت ابدی ماندہ لیکن اگر بر ما سوای اینہا فضل بدہد  
 مجوزست بلکہ در طریقت واجب و این فضل دادن نہ باختیار مریدست بلکہ اگر  
 مرید مستدرست بی اختیار در وی این اعتقاد پیدا میگرد و بوسیلہ آن کمالات

پیرا کتاب میفرماید اگر این فضل دادن با اختیار مرید باشد و بتکلف پیدا کند  
 مجوز نباشد و نتیجه نه بخشد **منها** درجه علیا در نفی و اثبات بکلمه طیبه لا اله الا الله <sup>نسبت</sup>  
 که هر چه در وی کشف و شهود در آید هر چند تنزیه صرف و بکیف محض نماید این هم  
 در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از کلم بکلمه مستثنی که بمواطات قلب صادر  
 گردد نصیبی نباشد **و** عنقا شکار کس نشود دام باز چین و کای بخا همیشه باد  
 بدست دام را و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه لمصطفی علیه و علی  
 آله الصلوات و التسلیمات **منها** حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی فوق  
 حقیقت محمدی است علی منظرها الصلوة و التیمه لهذا حقیقت قرآنی امام حقیقت محمدی  
 آمد و حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت مع ذلک حقیقت کعبه ربانی  
 فوق حقیقت قرآنی است انجا همه بی صفتی و بی رنگی است و شیون و اعتبارات را  
 در آن موطن گنجایش نیست تنزیه و تقدیس را در آنحضرت مجال نه **و** انجا  
 همه آنست که برتر زیان است و این معرفتی است که هیچ یکی از اهل سد بان لب  
 ننگشاده است و بر من و اشارت هم از آن مقوله سخن نه رانده این در ویش را  
 باین معرفت غظمی مشرف ساخته و در میان ابنا و جنس ممتاز گردانیده کل ذلک  
 بصدقه حبیب الله و بر که رسول الله علیه و علی آله من الصلوات افضلها و التسلیمات  
 الکلمها باید دانست که صوره کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود  
 حقائق آن اشیا است و اقول قولاً عجیباً لم یسمه احد و اما خبره مخبر باعلام الله سبحانه

والله اعلم بما في ايديهم من فضلهم وكرمهم آنکه بعد از هزار و چند سال از زمان حمله آنستور  
 عليه وعلى آله الصلوات والتحيات زمانى مى آيد که حقيقت محمدى از مقام خود عروج  
 فرمايد و بمقام حقيقت كعبه متحد گردد اين زمان حقيقت محمدى حقيقت احمدى  
 نام يابد و مظهر ذات احد جل سلطان گردد و هر دو اسم مبارک بمسمى متحقق شود و مقام  
 سابق از حقيقت محمدى خالى مانند تازمانى که حضرت عيسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام  
 نزول فرمايد و عمل بشريعت محمدى نمايد عليها الصلوات والتحيات در آن وقت  
 حقيقت عيسوى از مقام خود عروج فرموده بمقام حقيقت محمدى که خالى مانده بود  
 استقرار کند **منها** اگر کلمه طيبه لا اله الا الله نطق بود در راهى بجانب قدس خداوندى  
 جل سلطان که مى نمود و نقاب از چهره توحيد که مى کشود و فتح ابواب جنات که  
 مي فرمود کوه کوه صفات بشرية باستعمال کنند اين لاکنده ميشود و عالم عالم  
 تعلقات ببر که تکرار اين نفى منتفى ميگردد و نفى آن اله باطله را منتفى ميسازد  
 و اثبات آن معبود حق را جل شانز مثبت سالک مدارج امکانى را بحد و اوقطع  
 مى نمايد و عارف بمعارج و جوبى ببرکت او ارتقا مي فرمايد اوست که از تجليات  
 افعال تجليات صفات مى برد و از تجليات صفات تجليات ذات مى رساند  
 تا بجا روبرو با نور وى راه پوزنسى در سراى الا الله و السلام على من اتبع الهدى

والتزم متابعتهم مصطفى عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات انتهى والمكملها  
**منها** خدمت شيخ شرف الدين ميرى در مکتوبات خود نوشته اند که معوذتين

را در نماز فرض نباید خواند که این مسعود رضی الله تعالی عنه در قرائه این دو سوره  
 مخالف جمهور است پس در فرض قطعی قرائه آن دو سوره محسوب نباید کرد و این فقیر  
 بهم نمی خواند تا آنکه روزی برین فقیر ظاهر ساختند که گویا معوذتین حاضر اند و از مخدوم  
 در باب منع قرائه آنها در فرض شکایت دارند که ما را از قرآن اخراج می نماید  
 از آن زمان از آن منع ممتنع گشتم و شروع در قرائه آنها در فرض نمودم هر مرتبه که  
 آن دو سوره کریمه را در فرض میخوانم احوال عجیبه مشاهده مینمایم و حاجتی که چون بعلم  
 شریعت رجوع نموده آید منع قرائه آن دو سوره را در فرض وجهی پیدا نمی شود بلکه  
 شبهه انداختن است در قطعیته این حکم مجمع علیه که ما بین الدفتین قرآن با آنکه ضم سوره  
 از واجبات است که ظنی است پس منع قرائه دو سوره را اگر چه ظنی باشند و لو علی  
 فرض المحال هیچ وجه نباشد که قرائت آنها بطریق ضم با فاتحه است فالجواب من الشيخ  
 المقتدی مثل هذا الكلام كل الحجب والصلوة والسلام على سيد البشر وآله الاطهر  
**منها** حظ وافر از طریق صوفیه بلکه از ملت اسلام کسی راست که فطره تقلید  
 و جهلست متابعت درومی بیشترست مدار کار اینجا بر تقلید است و مناط امر درین  
 موطن بر متابعت تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدرجات علیا میرسانند  
 و متابعت اصفا بمحارج عظمی می برد ابو بکر و چون این فطره را بیشتر داشت بقیه  
 بسعادت تصدیق نبوت مسارعت فرمود و رئیس صدیقان آمد و ابو جهل لعین  
 چون استغمد او تقلید و بتبعیت کمتر داشت بان سعادت مستغنی نگشت و پیشوای

ملعونان شد مرید هر کمال را که می یابد از تقلید پیرو خود می یابد خطائی سپهر بهتر از صواب  
 مرید است از اینجا است که ابو بکر طلب سهو پیغمبر علیه الصلوة والسلام می نماید که یائشی  
 سهو محمد و حضرت پیغمبر در شان بلال فرموده اند که سین بلال عند الله شین که بلال  
 عجمی بود در اذان اسهید میگفت بسین مہمل و نذر و خدای غر و جل و علا اسهید او شهید  
 است پس خطائی بلال بهتر از صواب دیگران باشد **س** بر اسهید تو خنده زند  
 اسهید بلال از غزیری شنیده ام که میگفت بعضی از ادعیه که از مشائخ منقول  
 است و اتفاق آن مشائخ در بعضی ان ادعیه خطا کرده اند و محرف خوانده اگر  
 متابعان ایشان آن ادعیه را بهمان صرافت که مشائخ خوانده اند بخوانند تا شیر  
 می بخشد و اگر درست کرده بخوانند از تاثیر خالی می یابند شتبا الله سبحانه علی تقلید  
 انبیاء و متابعت اولیاء بحر مہ جیبہ علیہ و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی متابعتهم  
 الصلوات و التسلیات **منہا** محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم  
 سید المرسلین ست علیہ و علیہم الصلوات و التسلیات فکیف سائر بشر و حضرت  
 عیسی و موسی را علیہما الصلوة و التسلیات و التحیات اگر چه از مقام تجلی ذات  
 نصیب علی قدر المرتبہ و الاستعداد اذ قال الله سبحانه و تعالی خطا بالموسی و صطنعتک  
 النفسی ای لذاتی و حضرت عیسی علیہ السلام روح الله است و کلمہ او ست سبحانه و کثیر  
 المناسبتہ است بآن سرور علیہ الصلوة والسلام اما حضرت ابراہیم را علی نبیہا و علیہ  
 الصلوة والسلام با وجود آنکہ در مقام تجلی صفات ست اما حدید البصر ست



نشان خاصی که پیغمبر را در مقام تجلی ذات میسر شده است حضرت ابراهیم را در مقام تجلی صفات جمال  
 گشته مع التفات الاستعدادی بینها پس باین اعتبار او از حضرت عیسی موسی فضل باشد و حضرت  
 عیسی از حضرت موسی افضل است مرتباً و فوق حضرت موسی است حدید البصر است و نافذ النظر  
 بعد از ایشان حضرت نوح است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و مقام حضرت نوح در مقام صفات  
 هر چند بالاتر از مقام حضرت ابراهیم است اما حضرت ابراهیم را در مقام شان خاص است وحدت  
 بصیرت که دیگر بر این نیست لیکن اولاد کرام ایشان را از مقام نیز نصیب است تبعیت و عفت  
 و حضرت آدم بعد از حضرت نوح است علی نبینا و علی جمیعهم الصلوات و التسلیمات و اتمام علمنی ربی و  
 اتممنی بفضله و کرمه و العلم عند الله سبحانه **منها** سالکی که سیر و تفصیل اسما و صفات ایشان را در  
 وصول و بحضرت ذات جل سلطان مسدود گشت چنانچه اسما و صفات را نهایت نیست تا بعد از  
 قطع آنها بمقصد اقصی تواند رسید مثلاً ازین مقام خبر داده اند که مراتب وصول را نهایت نیست  
 زیرا که کمالات محبوب نهایت ندارد و مراد از وصول اینجا وصل اسمائی و صفاتی است سعادت  
 کسی است که سیر او در اسما و صفات بطریق اجمال واقع شده و بسرعت و حمل حضرت ذات  
 تعالی و تقدس گشته و اصلمان ذات را بعد از وصول بنهایت نهایت رجوع بدعوت لازم است  
 و عدم رجوع آن موطن متصور نه بخلاف متوسطان که بعد از وصول نشان بنهایت استعداد  
 خود رجوع لازم نیست تواند بود که رجوع نمایند و تواند بود که اتاعت و رزقند پس مراتب وصول  
 مفتحیان را تمام متصور است بلکه لازم و مراتب وصول متوسطان را که بتفصیل اسمائے و  
 صفاتی رفته اند نهایت نه این علم از جمله علوم مخصوصه این فقیر است و العلم عند الله سبحانه

**منها** مقام رضا فوق جمیع مقامات ولایت است و حصول این مقام عالی بعد از تمامی  
 سلوک و جذبه است اگر پرسند که رضا از ذات حق سبحانه و از صفات او تعالی از افعال و سجا و کمالات  
 و در نفس ایمان ما خورده پس علم مومنانه از ان چاره نبود پس حصول آنرا بعد از تمامی سلوک و جذبه  
 معنی چه باشد در جواب گوئیم که رضا از صورت نیست و حقیقتی در رنگ ساز ارکان ایمان را و اهل تحقیق  
 صورت نیست و در نهایت تحقق حقیقت و چون منافی رضا ظاهر نشود ظاهر شریعت حکم بحصول رضا  
 میفرماید در رنگ تصدیق قلبی که چون منافی تصدیق یافته نشود حکم بحصول تصدیق میکنند و ما نحن  
 البصده حصول حقیقه الرضا الا صورته و الله سبحانه اعلم **منها** سعی باید کرد که عمل بسنت میسر شود  
 و اجتناب از بدعت علی الخصوص بدعتی که رافع سنت باشد قال علیه الصلوٰة والسلام من احدث فی  
 دیننا هذا فهو رد عجب آید از حال جماعه که در دین با وجود اکمال اتمام آن چیزها احداث میکنند و  
 بآن محی ثبات تکمیل دین میجویند و باک ندارند از آنکه مبادا ازین منتهی رفع سنت شود مثلاً ارسال  
 فاش بین الکفتین سنت است جمعی ارسال فاش ادر جانب یسار اختیار کرده اند و باین عمل تشبیه  
 منتهی و دشته و خلق کثیر با ایشان درین فعل اقرار نموده اند که این عمل رفع سنت میباشد و از سنت  
 بدعت میبرد و بحجرت میرساند تشبیه بحمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهتر است یا تشبیه بمحمد  
 اوست صلی الله علیه و آله و سلم که مشرف شده بوقتی که پیش از موت است اگر تشبیه بیهیم با و منزه او  
 است عجب کار است که در کفن میت عمامه بهم بدعت است چه جافش او بعضی از متاخران که عمامه در کفن میت  
 علما باشند مستحسن دانند و فقیر یادتی کردن سخت و نفع عین رفع ثبوت الله سبحانه علی متابعه سنت است  
 لمصطفوی علی صدره بالصلوٰة والسلام ویرحم الله عبد الله قال امینا **منها** روز احوال جنایا از برین

درویش منکشف ساختند دید که جنیان در کوچه در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته است  
 موکل و آن جن از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و یمن و یسار خود نظر نمیتواند انداخت در رنگ  
 مقیدان و مجوسان میگشند و اصلا مجال مخالفت نداشتند الا ان ایشان را بی شینا و در آن وقت چنان  
 معلوم میشد که گویا بر دست موکل گزشت آهنگی که از جن اندک مخالفت احساس نماید یک ضرب کار  
 او را کفایت کند **در** خدائی که بالاحسبت آفرید و زبردست بر دست دست آفرید **منها**  
 ولی هر کمالی که میدیاد و هر درجه که میرسد تفضل متابعت نبی خودست علیه الصلوة والسلام اگر متابعت  
 نبی نبی بود نفس ایمان و فی نمود و راه بدرجات علیا از کجا میگذشت پس اگر ولی را فضائل و فضائل جزئی  
 حاصل شود که نبی را حاصل نبوده و درجه خاص از درجات علیا میسر شود که نبی ندرشته نبی این از آن  
 فضل جزئی و از آن درجه خاص نصیب کامل است چه حصول آن کمال بر سطح متابعت آن نبی است و نتیجه است  
 از نتائج اتباع سنت و پس ناچار نبی از آن کمال بهره تمام باشد کما قال علیه الصلوة والسلام من سبقت  
 حنة فلا جبرها و اجر من عمل بها لیکن فی در حصول این کمال سابق است در وصول باین درجه مقدم  
 و این قسم فضل فی ابر نبی جا سرداشته اند که جزئی است که مجال موارضه بکلی ندارد و آنچه ضایع  
 میگردد که خاتم الانبیا علوم و معارف را از خاتم الولايت اخذ میکند راجع باین معرفت است که  
 این فقیر را بآن ممتاز ساخته اند و سر موافق شریعت است شرح فصوص و تصحیح آن تکلف نموده اند  
 و گفته اند که خاتم الولايت خزینه دار خاتم النبوت است اگر بادشاه از خزین خود چیزی بگیرد هیچ نقص  
 لازم نیاید و حقیقه الامر با حقیقه و منشأ التکلف عدم الوصول بحقیقه المعاملة و السد سبانه علم  
 بحقایق الامور کما و الصلوة والسلام علی سید و آل الاطهر **منها** و لا یتلی جبریت

از اجزاء و لایست نبی او علیه الصلوٰۃ والسلام ولی را هر چند درجات علیا میسر شود آن درجات  
جزئی از اجزاء درجات آن نبی خواهد بود جزو چند عظمت پیدا کند کمتر از کل خواهد بود و کل عظم  
من الجزء قضیه بدیهه است چنانچه باشد که کلانی جزو را تحیل نموده از کل افزون اند که کل عبارت  
از آن جزو و از اجزاء دیگر است **منها** صفات واجب تعالیست تقدس سه قسم اند از قسم  
صفات اضافیه اند که الحاقیقه و الرزقیه و قسم ثانی صفات حقیقیه اند اما زکی از اضافت دارند و کلام  
والقدرة والارادة والسمع والبصر والكلام قسم ثالث حقیقت حرسف كالحيوة فانه لا يخرج فيه  
من الاضافة ونعني بالاضافة المتعلق بالعالم وقسم ثالث اعلاى اقسام ثلثة است وجامع ترین جمیع  
اقسام و از امهات صفات صفة علم با وجود جامعیت تابع صفت حیوة است و دایره صفات و شیون  
بحیوة منتهی میگردد و در وازده وصول مطلوب همه است چون صفت حیوة فوق صفت علم است  
لاجرم وصول بآن موطن بعد از طی مراتب علم خواهد بود و علم ظاهر باشد یا باطن علم شریعت باشد یا فطرت  
و سبب که دخل آن در وازده شده است اقل قلیل است از پس که چهار نظر را بدرون انداخته اند و آنجا  
هم اقلان اند اگر ریزی از اسرار این مقام گویم قطع المعلوم و من بعد از این ایدق صفات و در مقام  
خطی لدیه و اجمل و اسلام علی من اتبع الهدی التزم متابعت مصطفی علیه علی الصلوٰۃ والسلام  
**منها** حضرت حق سبحانه و تعالی از مثل منزله است لیس گفته شی اما مثال جائز داشته اند و  
مثل تجریر نموده و گفته اند لعل الاعلی باب سلوک صحاب کشف التلی مثال میدهند و از این خیال می بخشد چون  
بمثال چون ایمانند و خوب باصوت امکان جلوه گیرند چنانچه چارسا که مثال اعیان فی مثال می نگارند و صورت  
را عین می صورت اینجاست که صوت احاطه حق سبحانه و تعالی در شمایم بیند و مثال آن احاطه را در عالم مشاهده

بینا نیست خیال میکنیم که مشهور حقایق احاطه حق است سبحانه چندین است بلکه احاطه اولتای چون هیچ نیست و منزه است  
 از آنکه در شهر خود آید و کشف حدی گردد و ایمان آن یکم که او سبحانه محیط است بهیشتی اما احاطه او را ندانیم که حصیت و آنچه  
 دانیم شبهه و مثال آن احاطه است و مبرین قیاس است قرب او تعالی و معیت او سبحانه که مشهور و کشف از انبیا  
 مثال است حقیقت بلکه حقیقت آنها مجهول الکلیفیه است ایمان آن یکم که او تکوین است با ما است ما ندانیم که <sup>حقیقت</sup>  
 قرب معیت او تعالی چیست تواند بود که آنچه در حدیث نبوی آمده علیه علی آل الصلوات و التسلیمات تجلی بر بنیض احکا  
 باعتبار صورت مثالی باشد چه حصول کمال ضا در مثال بصورت ضحاک نه باشد اطلاق بدو وجود و عدم  
 صبح نیز تواند بود که باعتبار صورت مثال باشد بلکه اعلی بی و الله شخص محتمل باشد و الله و فضل اخطیوم صلی  
 تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم و بارک منهنها اگر در عبارت آن عالیحضرت که در بیان احوال و مواجیه علوم  
 و معارف تناقضی و تدافعی مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید بود چه در هر قتی احوال  
 مواجیه علییده است در هر صرحی علوم و معارف جدید است پس الحقیقه تناقض تدافع نباشد مثل این مثل  
 احکام شرعیه است که بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضه نمیند و چون اختلاف اوقات و اوضاع  
 را ملاحظه نموده آید آن تناقض تدافع مضرع میگردد و سد سجاه حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممتزین و  
 صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و سلم و بارک قال العبد الضعیف الجامع لهذه النکات البدیة الی الیة  
 محمد الصدیق البکشی الکشمی السلقب بالهدایة قد وقع الفزع عن تسوید نهده المعارف العالیة شهر لقیة المسیة  
 بالمهدی و المعافی و اواخر شهر رمضان المبارک حیل الی الکاف و سواف تسوید عشره این سخن که مبداء و معاد است بنام  
 زانفلس حضرت فخر اکرم و چون که هدایت اقتباس از سر صد و در سال هزار و نوزده گشت تمام بر صد که این که شدن چرخ  
 بجا آید ما که از صد شد بدین فرجام از این دجیب یک تحقیق اینست که از جوش شراب احمدی یافته جام و

# اسرار الصلوة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله الذي هو فضل المرسلين على الآصفياء  
 اجمعين اما بعد ميگويد بنده پرتقصیر خواجه میر محمدی المتخلص بدور و غفر الله له و  
 آن مادی مطلق و معبودی محض بنو سبط فیضان صحبت قبله حقیقی و کعبه تحقیقی اعنی حضرت  
 قبله گاهی منظره العالی نکات صلوة و راز نماز بقدر روحیه برین فقیر کشف گردانید بر توشن آن  
 توفیق بخشید تا عارفان محقق از مطالعه آن حظ وافر بردارند و عابدان مدقق از مشاهده اش  
 ترقیات نمایند و این رساله را سیم با سرار صلوة گردانید و بجای فضل لفظ  
 سر مقرر نمود و چونکه فرائض نماز که آنرا ارکان صلوة میگویند هفت اند درین رساله  
 نیز بروفق آن هفت سرگتفا نموده آمد و الله علی ما نقول وکیل و اصل سبب آنکه نماز  
 هفت ارکان چرا مقرر است حق سبحانه و تعالی میداند زیرا که در امور عبادات عقل داخل  
 نیست مگر کسی را از راه کل عنایت بر اسرار احکام عبادات آگاهی بخشند و بر حقیقت آن

اطلاع دهند این کار علیحدّه است که بفضل و کرم او تعلق دارد باری بشنونند که عادت السجّین  
 جاریست که او سبحانه از کمال حکمت بالغه خویش مدار و بنیاد تمام عالم بر هفت هفت چیز نهاد  
 چنانچه اخلاک که در ظاهر کارخانه عالم برگردش اینها تعلق دارد هفت اند و ستارگان سیاره  
 نیز هفت وزین که باعث قیام مواید ثلثه است نیز هفت طبق است و رنج مسکون که  
 خارج از کره آبست هم منقسم به هفت اقلیم و آدمی که عالم صغیر عبارت از دست در ظاهر  
 که عالم خلق اوست نیز هفت اندام دارد و در باطن که عالم امر و است هفت لطیفه و هم  
 عالم که کار جهان متعلق بآنهاست هفت اند پس بر همین طبق او سبحانه نماز را که از امور عبادات  
 است نیز بر هفت رکن بنیاد نهاد که بی آن ثبوت نماز متصور نیست و ذلک تقدیر الغریه العظیم  
 پس هر که هفت اندام خود را با صلاح تمام در آرد و بتزکیه مظهر سازد و هفت لطایف خود را  
 پاک از آلائش ماسوی گرداند و به تصفیه رساند بحقیقت نماز او در آنوقت تمام و کمال  
 خواهد بود و اگر در یکی از اینها نقصان خواهد ماند خللی در شرائط و ارکان نماز خواهد افتاد و  
 در معنی گویا نماز او ناقص خواهد شد و چنانچه ارکان نماز هفت اند شرائط نماز نیز هفت  
 اند تربیت هفت اندام و اصلاح نمودن اینها تعلق با شرائط نماز دارد و پاک گردانیدن  
 لطایف سبعه از خطرهای غیر مناسب بآرکان صلوة و بالعده التوفیق **سراول** در بیان  
 حقیقت نماز که چیست و فضیلت او و عروجی که در واقع میشود و بیان نیت و تکبیر تحریمه  
 باشی آنکه درین وقت ظهور تجلی کدام اسم او سبحانه میشود و **دویم** در بیان قیام و  
 تحقیق آن مقام متعنه تفصیل ظهور اسمی که مناسبت با او دارد **سرویم** در بیان قنوت

و جامعیت سوره فاتحه سبب ختم کردن او با هر سوره در هر رکعت و ظهور اسمی که مناسبت  
 با آن وقت دارد **سوم چهارم** در بیان رکوع و ماینا سبب بذلک و تجلی اسمی که در آن وقت  
 میشود **پنجم** در بیان سجود و عروجی که در وقت سجده حاصل میشود با ذکر  
 اسمی که در آن وقت تجلی میگردد **ششم** در بیان قعده و معارفی که با و تعلق  
 دارد و ظهور اسمی که در آن وقت میشود **هفتم** در بیان بیرویه آمدن **مصلحه**  
 از نماز بقول یا بفعلی و سبب آنکه بلفظ سلام بیرون آمدن واجب چراست و بیان  
 ظهور اسمی که درین وقت میشود و خاتمه کتاب **سر اول در بیان حقیقت**  
**نماز که حقیقت و فضیلت او و عروجی که در واقع پیشود**  
**و بیان نیست و یکسیر تحریریه و ظهور اسمی که در آن وقت**

**می شود** باید دانست که اوسبجانه میفرماید ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر  
 والبعی و جامعی دیگر با حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام امر میکند که و قم  
 الصلوة لذكری پس حقیقه نماز بالطبع از امور منہیات و غفلت باز میدارد و بزرگوار  
 و یاد اوسبجانه مشغول میگردد و نماز است که جامع جمیع عبادات است و فضل  
 جمله طاعات و چنانکه در ظاهر قرآن خواندن در و بقبل آوردن اجزای صلوٰه  
 اندر پنجین در مراتب حقایق مقام حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه از جزئیات  
 مقام حقیقت صلوٰه اند و صلیق از عالم امر است و از کارهای ملا اعلی و اصل  
 وی اسم جامع او تعالی است و اصل الاصل وی صفت الحیات او عروجی و جل کسی



ازین لفظ اصل آن اصل خیال نکند که مقابل او حرف فرغ اعتبار کرده می آید حاشا و کلاما  
 این اصل از اطلاق جزو فرغ پاک و مبرا است لیکن چون هر مقام را بر مرتبه که فوق  
 الفوق اوست نسبتی و مناسبتی مینماید و در نظر کشفی میان عالم مثال برنگ اصل  
 و حقیقت او جلوه گر میگردد و برین تقدیر هیچ متعصب و تجزیه در آن مرتبه مقدسه  
 ثابت نمی شود با کلام این صفت حیات چنانچه جامع جمیع اسما و صفات است همچنین  
 حقیقت صلوة نیز جامع جمله اعیان و حقایق است و ازین سبب است که بر همه  
 کس نماز فرض است و بجا آوردن او ضرور و در چه جای جماعه حضرت انسان که همه  
 مخلوقات را جز صلوة چاره نیست اگر چه از تمامی نماز بهره انسان کامل راست  
 لیکن نصیبی و بهره از رکنه از ارکان صلوة آنچه در آسمانها و زمین است مثل آفتاب  
 و ماه تاب و کواکب و کوهها و درختان و چارپایان و اکثری از آدمیان همه را  
 حاصل است و سجده او تعالی بجای آرند و مناسبت باین رکن دارند کما قال الله

تبارک و تعالی الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر  
 والنجوم والجن والانس طایفه و اکثر من الناس طایفه و در نظر و جبرانی چنان معلوم  
 میشود که اصل الاصل صلوة صفت حیات است و صفت الحیات جامع جمیع اسما  
 و صفات است و فوق همه آنها پس اسما الهی را نیز جز صلوة گزیر نیست و تبعیت او  
 ضرور و نماز اسما همین رجوع اینهاست بطرف ذات تعالی و تقدست حدیث  
 قدسی قف یا محمد ان ربک یصلی مشرقا و یسجد مغربا و کسی از لفظ صفت حیات زندگی

و حیات مثل خود بران مرتبه مقدس قیاس نکنند و فهمد تعالی العبد عن ذلک علواً کبیراً چنانکه  
 بمقابل این حیات ممت است و آنحیات از ضد و نقیض پاک و هو الحی القیوم و هرگز قدم  
 را سجد در منصب امانت است و انصیب کامل از حقیقت صلوة است و امام جماعت اولیا  
 و مقربین است و پیشوای همه اینها و جمله از پیروان او آیند و تابعان وی در رئیس و سرور  
 این مرتبه حضرات حسنین اند رضوان الله علیهما حدیث سیّد شباب اهل الجنة الحسن حسین  
 مبشر این مقام است و اگر کسی را شوق دیدن تفصیل منصب امانت پیدا کرد و در  
 مکتوبی از مکتوبات حضرت امام برحق مد ظله العالی مطالعه نماید که از اینجا مفصل  
 این مقام معلوم خواهد گردید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که وقت نماز عارف را عروج  
 فوق الحقیقه خود واقع میشود بقدر قاسر و حفظ و اغراض تجلیاتی که فوق حقیقت اوست  
 بر میدارد و کسی اعتباری نگیرد که قسراً بر جای می باشد که میل طبیعی بود و در آن مرتبه  
 میل طبیعی معلوم گوئیم که هر چند در عالم باطن که از مجرات است میل طبیعی نیست اما  
 میل ذاتی ثابت است که والی الله ترجیح الامور کلها باجمله نماز او را از حقیقت او  
 ترقی کنانیده تا بصفت حیات که اصل الاصل و است میرساند و در آن مرتبه قیاس  
 کلی می بخشد و تا مرتبه که فوق آن عروج متصور نیست عارف از توسط نماز ترقی  
 مینماید بر الصلوة معراج المؤمنین از اینجا باید فهمید و بی مشرف شدن بکمالات نبوت  
 نیز بهره مند گشتن از نماز محال است چرا که نماز معراج مومنان است و معراج  
 بکمالات نبوت متصور نیست و معنی معراج المؤمنین آنست که نماز مومنین را

بنگاه و باطن ترقی میکنند گویا که از عرصه دنیا بر می آرد و بجهانم آخرت در می آرد  
 و درین وقت باب معاملات اخروی میکشایند و آنچه در اینجا سود دست در حال  
 ازان امور بهره و نصیبی میدهند معامله قرب و معیت کالحسوس بجای بصیر میگردد  
 و نسبت حضور و شهود کالرویت می شود حدیث قره عینی فی الصلوة اخبار ازین معاطه  
 مینماید غرض که نماز از کارهای انبیاست علیهم الصلوة والسلام کمال تابان پیغمبر را

علیه من الصلوة التها من اللجیات اتها حظی از نماز عنایت مینماید و بهره از و  
 میدهند مصرع اینکار دولت است کنون تا کرار سدید و کم کسی بلکه اقل قلبی

باشند که بسبب نماز ترقیات نمایند و عروجات حاصل کنند ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء و الله ذو الفضل العظیم زیرا که مادام سالک در مرتبه سلوک است در حق

او اشغال دیگر و مراقبات اشع میباشد از نماز یعنی نوافل نه آنکه فرض ترک کرده بگذرد

مراقبه پردازند که فرض در همه حال فرض است و بعد رسیدن بمنزل مقصود ترقیات

بسبب نماز است هر قدر که توانند در طول قرات و کثرت نوافل افزایش دهند مصرع

کا را این است و غیر این همیشه بیان اراده قلبی که بر چند نوع است و

نیت نماز و تکبیر تحریریه و اشاراتی که باین تعلق دارد و ظهور اسمی

که در وقت نیت میشود بدانکه رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید انما الاعمال

بالنیات یعنی دستی اعمال بانیات است چه نیت اراده قلبی است و افعال که توابع

دل اند بی او بوقوع نمی آیند اگر نیک است آن اراده جمیع افعال نیک اند اگر بد است

آن اراده جمله افعال نیز بداند اگر چه بظاهر نیک نمایند و اراده صفت دل ست و نیکی و بدی او با صلاح و فساد قلب تعلق دارد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم ان فی جسد ابن آدم لمصنعة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب پس ما اول بیان اراده نمائیم که بر چند وجه است و نیکی و بدی او بچهار قسم توان شناخت و در اراده باطل و حق بچهار طور فرق باید نمود و عبادت قلب و معصیت وی چیست پس از ان ذکر نیت نماز که تعلق بعبادت قلب دارد کنیم بعون الله الهادی العظیم باید دانست که اراده قلب بر دو وجه است اراده ایست که آنرا اراده خالص باید دانست و اراده ایست که آنرا اراده مشترک باید فهمید و اراده خالص سر همه عبادات ست و اراده مشترک راس جمله خطیایات پس اول بیان اراده مشترک باید نمود تا فرق در میان اراده خالص حاصل آید بگوش هوش استماع باید فرمود که در قلب آدمی و اجزای بدن او که جوارح و حواس باشند نسبتی است که آثار یکدیگر با هم دیگر سرایت مینماید یعنی همیشه از قلب بچشم و گوش و دست و پا بکلیه جمیع اعضا قوتی و اعانتی علی الاتصال میرسد که بدان قوت و مدد و فعلی که مناسب آن هر یک ست مینماید بچنین در قلب نیز سرایت آثار اینها میگردد که از توسط چشم رنگهای بیند و از پرده گوش صدای شنود و علی هذا القیاس از جمیع حواسها و جوارح علم چیزی که لایق هر یک آنهاست حاصل مینماید برین تقدیر معلوم شد که چنانچه قوت قلب در تمام بدن اثر مینماید بچنین اثر بدن نیز در قلب

سرايت ميکنند لهذا اين همه شهوتهاي بدني که خواهشهاي طبيعي و نفساني است سبب غلبه خود بر قلب اثر مينمايند و او را بران مي آرند که اراده فعلی که موافق خواهش اينها است نمايد تا آن فعل در عرض ظهور آيد زيرا که ظهور فعل بدون اراده قلب ممکن نيست پس اين اراده که سبب اين شهوتها و ردل پيدا ميشود اراده مشترک است که از اشتراک آن شهوات پيدا ميگردد و اراده خالص قلب نيست و اراده باطل نيز بهمين است و چنانکه اعضا توابع دل نديچنين دل تابع روح است و آئينه وار جمال و حي روح از جمله عالم امر است و عالم ملائکه لهذا اسمي است با اسم روح و در حق ملائکه وارد است که لا يعضون الله و الامر بهم و يعطون ما يأمرون پس هر اراده که در قلب از القاي روحی بي مزاحمت هوای نفس پيدا خواهد شد البته که نيك و صواب خواهد بود و بي امراهي نخواهد بود و اراده خالص عبارت از اين است اراده حق که مقابل باطل است نيز بهمين است پس در وقتی که اراده کاري پيدا گردد و غور بايد نمود که اراده خالص است يا مشترک اگر خالص است در سعي آن بايد کوشيد و اگر مشترک است قصد از ازاله آن اشتراک بايد نمود اگر ميسر گردد يفعول اقبال بايد کرد و الا ترک اين بايد فرمود و بالطبع خاصيت نفس انساني آنست که اطلاع از کار خوب و زشت و اراده نيك و بد ميدهد و خبر ميکند که نفس و ماسويها قاهها فجور را و تقواها اگر زره از اشتراک اين شهوات خواهد بود آگاهي از ان خواهد بخشيد و عبادة قلب بهمين اراده خالص است يعني خالص خود را در اراده او سبحانه و مجو

ساخته در حضور و شهود او جل و علا با کل فانی باید گردید و اعراض از جمیع ارادات  
 با سوا کند باید فرمود و معصیت قلابی مشترک است یعنی اراده که در و اشتراک حول و  
 قوت خود بود یا بجل از بیان این تحقیق معلوم گردید که عبادت قلب اراده خالص  
 است پس در نماز که سر جمیع عبادات است اول قلب را بعبادت باید آورد تا تمام  
 عبادت راست و درست شود که همه جوارح توابع دل اند و محکوم وی چون اول بعبادت  
 در آید همه بوجه احسن بعبادت خواهند درآمد یعنی اول نیت باید نمود و انجمیع ارادات  
 طبیعی و نفسانی اعراض باید فرمود و باراده خالص احرام کعبه مقصود که مرتبه کبریا  
 معبود حقیقی است باید است و بوسیله لفظ الله اکبر متوجه جناب کبریا می باید شد  
 و بگفتن کلمه تکبیر زرج مرغ نفس و حیوانات واجب الذبح آله باطله باید کرد لان هذا  
 ذبح عظیم و قطع از جمیع ماسوی نموده دست تعلق و احتیاج از کونین برداشته ابا از  
 جمله تعلقات کونی باید نمود این است اشارت دست در تکبیر تا بگوش ساین  
 که ازین گرفتار یها هوش خود را پاک و بهوش گردانید نیست و نکته نیست نماز  
 و تکبیر تحریمه که چون اراده قرب او تعالی باید کرد اول دست از تعلق کونین  
 باید برداشت و نیت نماز مشتمل بر تسبیح بسیار از فانی قلب و تجلی ارادی است  
 و درین وقت ظهور تجلی اسم المرید او سبحانه میگردد و این اسم متجلی می شود و از  
 اثر این تجلی است که در دل مصلی نیست و اراده نماز می آید و تکبیر تحریمه مناسبت  
 بمقام فانی قلب و فانی نفس دارد

**سردویم در بیان**

**قیام و تحقیق آن مقام معه تفصیل ظهور**  
**اسمی که مناسبت با و دارد و بدانکه قیام از ارکان نماز**  
 است و حق تعالی میفرماید که و هو الله قانتین یعنی قائم شوید برای خدا با استواری  
 و ظاهر قیام آنست که بعد از تکبیر تحریمه دست راست بر دست چپ نهاد  
 مردان را زیر ناف باید بست و زنان را بر سینه و رو بقبله باید استاد و باطنش  
 آنکه محصور ملک حقیقی دست بسته به نیاز تمام و انقمار کلی باید استاد و محدود  
 استیلا می حضور و شهود وی غم نواله گشته قیام ظاهر و باطن خود را از این نسبت  
 تصور باید نمود و اسقاط این اضافات حول و قوت قائم ماندن خویش از  
 خود نموده منتسب بجناب فاعل حقیقی باید ساخت و تمام از خود و غیر خود بی  
 گردیده مظهر قیوم بحق باید گشت و بهمان الف از ادان جمیع تعدا و کثرت اسمای  
 وصفاتی گردیده توجه خاص بمرتبه احدیت مجروده و ذات بحت پیدا باید کرد  
 و اگر این حالت قرب و شهود دست نداد و میسر نشد بمخالفت نفس قیام  
 باید نمود و تطویل قرائت باید فرمود و بسیار در قیام باید بود تا مخالفت نفس  
 حاصل آید و اجر و ثواب خود از دست نرود و این نماز ابرار است و اگر درین  
 ضمن ظهور آن نسبت گردید و بهره از نماز مقربین حاصل شد شکر آن بجا باید  
 آورد که این معامله بعنایت و رحمت او سبحانه تعلق دارد و الله بخیر حصم  
 من یشاء و نکته دست راست بالای دست چپ بستن وقت قیام آنست که

اعمال خیر تعلق بطرف یمین دارند لهذا فرشته که حنات می نویسد جای او بسمت  
دست راست است و بر وز قیامت نیز اصحاب یمین مومنان خواهند بود و  
افعال شر مناسبت بجانب شمال دارند و فرشته که سیات مینویسد مکان و  
بطرف دست چپ است و اصحاب شمال کفار خواهند بود و او سجده مینماید  
که ان المحنات ینذهن السیات پس در قیام که عبادت او تعالی ست سیات  
محو میشوند و پله حنات بر پله سیات راجع می آید برین تقدیر در ظاهر نیز طرف  
یمین را بر جانب شمال ترجیح باید داد و دست راست را بالای دست چپ  
باید نهاد تا معنی این معامله بظاهر و صورت نیز مشکل گردد و این رکن قیام  
مناسبت تمام بحد و جوع و عالم بالا دارد و برپاداشتن او شمر تاج بسیار از بقا و  
عروج است حتی که اجزای عناصر رابعه را نیز درین وقت عروج تمام نظر کشنی  
مشهود میشود و عارف را درین زمان ظاهر او باطناً ترقی کلی از مقام مقرری  
او که آنجا سکونت و استقرار دارد حاصل می آید و درین وقت ظهور اسم القیوم  
او سبحانه میشود و از اسرار صفت قیومیت آگاه میگردد و آنست که تفصیل نوشتن  
آن درازی بسیار میخواهد و این رساله بر سبیل اجمال تحریر یافته و این صفت  
قیومیت از صفات دیگر بصفت حیاة بسیار اقرب مینماید که هیچ صفتی بصفت  
حیات از قیومیت قریب تر نیست و این سبب است که او سبحانه اسمای این صفات  
را در قرآن مجید نیز متصل بیان می نماید که الحی القیوم پس این رکن قیام که محل



ظهور اسم القیوم است باصل الاصل صلوة که صفت حیات است از ارکان  
 دیگر قریب تر باشد و از همه اولی بود اگر چه درین مسئله اختلاف بسیار است  
 بعضی میگویند که سجده از قیام بهتر است و جمعی بر آنند که قیام از سجده افضل  
 لیکن معتقد حضرت ابی حنیفه آن است که قیام فاضلتر است و فقیر میگوید که هر یک  
 رکن خصوصیتی جدا و قرب علیحدہ دارد و هر کرا بر حقیقت رکنی که اطلاع بخشیده اند  
 و در آن رکن معاملات قرب بمیان آورده اند بنزدیک او آن رکن فضل  
 است و آنرا بهتر میگوید و اگر کسی را بهره کامل از همه ارکان دهند و نصیب  
 تمام از تمام نماز عنایت کنند در حق این چنین شخص همه ارکان بهتر و افضل  
 اند پس کتم خود عابدانرا این بس است و نکته کافی است گرسامع کس است  
**سریم در بیان قرات و جامعیت سوره**  
**فاتحه و سبب ختم کردن او باین سوره در رکعت**  
**و ظهور اسمی که مناسبت با آن وقت دارد**  
 باید دانست که قرات نیز از فرائض نماز است و از ارکان وی و سوره فاتحه  
 خواندن و ضم کردن سوره دیگر با و از واجبات است پس اول بیان فرضیت  
 قرات باید نمود بعد از آن از واجبات سخن باید گفت بدانکه نماز وقت قرب  
 بنده است بحت جل و علا و زبان نزدیکی اوست بار ب خود و خاصه قرب  
 آنست که بنده را بار ب خود هم کلامی حاصل آید و از الهامات و النعمات

او بهره مند گردد پس قرآن مجید که کلام الهی است در آنوقت باید خواند تا نصیبی از کلام او  
 میسر شود و بهره ازین معامله حاصل گردد و کسی ازین بیان خیال نکند که بزرگان  
 و خواصان که بشرف الهامات الهی مشرف شده اند و در نماز با حق تعالی سخن  
 میگویند و از وی شنوند باید که قرآن شریف بخوانند چرا که بیواسطه بحق سبحانه  
 هم کلام میشوند و حاصل قرب بهمین است که در نماز مطلوب بود پس قرآن چرا  
 باید خواند حاشا و کلا زیرا که کار و بار او لیا و کارخانه که با ولایت تعلق دارد و معامله  
 انفس است چنانچه حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبند قدس الله سره العزیزین  
 میفرماید که عارف انچه می بیند در خود می بیند و هر چه می باید در خود می یابد هر چند  
 که بعضی از اولیای کمال اینهم میفرمایند که اولیای کامل را معامله ماورای انفس آفاق  
 میشود این سخن راست و درست است چه کسانی که بکمالات نبوت مشرف شده اند  
 نسبت بکسانیکه در مرتبه ولایت اند معامله آنها البته که ماورای انفس و آفاق است  
 لیکن باز در جنب انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام از شائبه انفس خالی نیست و کاری که  
 بانبیا تعلق دارد تحقیق ماورای انفس و آفاق بلکه و ماورای انفس و آفاق است  
 پس قرآن مجید که کلام الهی است و ناشی از امانت ربی در نماز باید خواند تا قرب  
 بمرتبه اصل حاصل آید و از کلام حقیقی او جل جلاله نصیبی میسر شود و این کلام که در  
 الهامات میشود از لوث انفس پاک نیست **سوال** ازین بیان معلوم شد که  
 معامله اولیا از انفس خالی نیست و معامله انبیا ماورای انفس و آفاق است لهذا

این کلام که توسط پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ما رسیده است کلام حقیقی اوتعالی است پس بر  
 این قرآن شریف در نماز باید خواند تا ترقی در قرب حاصل آید و بهره از معامله اصل  
 میسر شود لیکن معامله پیغمبر خود ازین الواث پاک است برین تقدیر پیغمبر را صلی الله  
 علیه وسلم چرا در نماز قرآن باید خواند و بر کلامی که در آنوقت از حق سبحانه الهام میشود  
 اکتفا نباید نمود **جواب** قرب پیغمبر علیه من الصلوات المتهاد من التحیات الملهها  
 دوست قربیت که نبوت تعلق دارد و قربی است که ولایت تعلق دارد معامله  
 قرآن مجید مشعر از قرب نبوت است و ما در ای نفس و آفاق و حدیث قدسی  
 ناشی از قرب ولایت و حجاب نفس است و از اضافت حدیث خالی نیست  
 ازین سبب است که آنرا حدیث قدسی میخوانند و فقط کلام الهی نمیگویند پس ثابت  
 شد که پیغمبر را نیز در نماز قرآن باید خواند و بر حدیث قدسی اکتفا نباید کرد و سبب  
 آنکه سوره فاتحه را خواندن و سوره دیگر با وضو کردن واجب چراست آنست که  
 سوره فاتحه جامع جمیع اسرار قرآن است چنانچه حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ فاضل الله  
 علیه فیوضات علمه میفرماید که تمام اسرار القرآن فی فاتحه الکتاب پس چون این  
 سوره در هر رکعت خوانده میشود گویا تمام قرآن شریف تلاوت می یابد و این سوره  
 مناسبت بمرکز صفت کلام که مرتبه اجمال است دارد و تمام قرآن مجید بدرجه و  
 که مقام تفصیل است و این سوره را مناسبت تمام بعروج است و انکشاف اسرار  
 این سوره در وقت کمال عروج و قرب ولایت می شود ازین سبب بود که بر شاه

ولایت اسرار این سوره تفصیل منکشف گردید که از قول مذکور این معنی پرتظاهر است  
و سوره دیگر را با سوره فاتحه برای آن ضم باید نمود که فیض از مرتبه اجمال و تفصیل  
گرفته شود و تمام از صفت کلام بهره کلی حاصل آید و درین وقت ظهور اسم متکلم او  
سبحانه میگردد و وفادار آن مقام حاصل میشود پس مصلی را باید که وقت قرائت قرآن پیش  
که کلام الهی است خود را چون شجره موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوات و السلام  
تصور نماید یعنی چنانچه حضرت موسی کلام او سبحانه را از پرده آن درخت استماع  
مینمود و چنین این شخص درین زمان آن سروش غیبی را از ساز آواز و زخمه زبان  
خویش اصفا نماید و تبری از حول و قوت خود نموده فنای کلی و استغراق تمام در مرتبه  
صفت کلام حاصل کند و این حالت پیدا نماید که گویا الحال بیواسطه از جناب او سبحانه  
می شنود و بسان فی خالی از خود گردیده نغمه آواز خود از دم نای پندار دو ازان  
نغمه انگار و که و نفخت فی من روحی **چهارم در بیان رکوع**  
**و بایناسب ذک و تجله اسمی که در آن وقت**  
**میشود** و حق تعالی میفرماید که و ارکعوا مع الراكعين پس رکوع نیز فرض است از  
ارکان نماز و صورت او خم گردانیدن پشت است و حقیقت می انقیاد امر او سبحانه  
است و درین وقت متعظیم تمام خود را به پیش عظمت او تعالی پست گردانیده عظمت  
و بزرگی جمیع مخلوقات را که بظاهر بزرگ و عظیم می نمایند از دل خویش دور کرده  
همه ملک و فلک را در عبادت و رکوع مقید و خم دانسته خود را نیز درین کار شریک

باید ساخت اینست اشاره کریمه وار کتوا مع الرکعین و صورت مثالی این رکن  
در عالم مثال چون قوسی ظاهر گردید و مشکل بشکل نصف دائره معلوم شد در آنوقت  
چون اسمان نظر را کافر نمود نصف دیگر دائره نیز مکشوف گشت لیکن بلطافت و  
تتمیزیه تمام در آنزمان از حقیقت این سر آگاه گردانیدند که این مقام حقیقت  
رکوع است و اصل وی و این مرتبه برزخ است در میان عروج و نزول و تنزیه  
و تشبیه پس از آن سبب بود که اول نصف دائره که مناسبت بنزول و تشبیه داشت  
ظاهر گشت و آن قوس اعلی مستور ماند لیکن بفضل الهی بعد دیری برنگ لطافت  
و تنزیه تمام مشهود گردید و بجا آوردن این رکن مثنی تا پنج کثیر از استغراق کلی  
و حقیقت اسلام است و درینوقت ظهور عظمت الهی میشود و او سبحانه تعالی اسم اعظم  
متجلی میگردد ازین سبب است که در رکوع به تسبیح سبحان ربی اعظم اشتغال مینمایند  
و سبب آنکه رکوع بعد قیام چرباید بجا آورد آنست که قیام در حقیقت مناسبت  
تمام بعروج دارد و عروج کلی عارف را در آنوقت حاصل میشود چنانچه تحقیق آن  
سابق گزشت و رکوع هم مناسبت بعروج دارد و هم بشروع مرتبه نزول  
چنانچه شرح آن نموده آمد و مقرر است که اول عروج واقع میشود بعد از آن شروع  
معاملات نزول میگردد پس چون در قیام عروج تمام حاصل گردید و بنزول  
باید آورد و اول بمرتبه که مشتمل عروج و نزول بود رجوع باید فرمود بعد از آن تمام  
در مقام نزول کلی نزول باید نمود این است سبب ادا نمودن رکوع بعد قیام

پنجم در بیان سجود و عروجی که در وقت  
 سجده میشود یادگرا تسمی که در آن وقت میجمله می گردد  
 بدانکه سجده نیز از ارکان نماز است و از جمله فرائض وی و او را صورتی است و حقیقتی  
 و صورت او بر همه کس ظاهر است و در جمیع کتابها سطور و حقیقتش از نظر اکثر  
 مردمان سطور است مگر اقل قلیلی که محض بعنایت الهی بشرف آگاهی بحقیقت سجده  
 مشرف شده اند بهره از عروجی که در وقت سجده واقع میشود بر میدارند و بسبب  
 بجا آوردن سجده ترقیات می نمایند و سعادت قدم لبوس معشوق حاصل میکنند  
 و این رکن مناسبت تمام بعروج و نزول دارد هر چند که رکوع نیز جامع عروج  
 و نزول است لیکن این قدر است که در رکوع پله عروج از نزول راجع است و در  
 سجده جانب نزول قوی و سجده را در مرتبه نزول نسبت کلی با جزا رضی است و لطیف  
 عروج مناسبت تمام بلطیفه اخفی ازین سبب بود که شیطان سجده نکرد زیرا که او  
 آلتی است و از اثر جزو کره ناری بطرف زمین رجحان نه نمود و از حقیقت سجده که علو  
 شام دارد محروم ماند و با سفل لسا فلین مجبوس گشت و چون این رکن باعتبار نزول  
 فروترین همه ارکان است و پایان ترجمه عبادات عروجی که بتوسط این واقع خواهد  
 اعلی و فوق الفوق جمیع عروجات خواهد بود و التزام او شمر نتایج کثیر از مراتب نزول  
 و حقیقت عبودیت و تجلی خاص است و اصل الاصل این رکن اسم العلی است  
 و درین وقت ظهور این اسم اوسجانه می شود اگر چه در نظر کثیفی درین زمان ظهور

اکثر اسماعلی تفاوت الحالات مشهور میشود لیکن این اسم را خصوصیت دیگر است  
ازین سبب است که در وقت سجده تسبیح سبحان بی الا علی باید خواند و این رکن را  
با ولایت ملائکه که ولایت علیاست در جانب عروج مناسب تمام است و بطرف  
نزول بحقیقت عبودیت که مشعر از کمالات نبوت است و در قیام عروجی که واقع  
میشود از طرف سر و سمت فوق و جانب بالا واقع میشود و شروع از کره هومیکر  
و از هوا بر کره آتش و از انجا بر آسمان اول و دوم و سیوم الی ماشاء الله و چون که  
سجده مناسب تمام با جوارضی وارد عروج او نیز از کره ارضی است و از جانب  
پائین که بحقیقت طرف بالاست موافق مرقوم حضرت قبله کونین ایدنا الله بنصره  
سره و قدر سنابر که بره و از کره ارضی تا کره مائی بروفق تفصیل گزشته از جانب  
تحت تا بجائی که مرضی اوسبحانه است عروج واقع میشود و از جانب تحت عروج  
کمالات نبوت است لهذا پیغمبر اعلی السلام در شب معراج عروج از همین طرف  
واقع شد یعنی از بیت الحرام که بر ناف زمین واقع است تا به بیت المقدس که فروتر  
است نسبت بزمین که و از اینجا کره ارضی را طی کرده کره مائی را پی سپر گردانیده  
بترتیب جمیع مراتب عناصر و افلاک را قطع نموده رسید تا بجائی که رسید و اگر عروج  
ازین طرف فوق که بحقیقت جانب تحت است واقع میشود بیت المقدس چهار دریا<sup>ن</sup>  
می آید و از رسیدن بیت المقدس اوسبحانه اخبار ینماید جائی که میفرماید سبحان  
الذی اسر عبده لیلان المسبح الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لیسر یومنا

پس ثابت شد که عروج نبوت از طرف تحت واقع میشود و عروج ولایت از جانب فوق میسر میگردد و چنانچه در بیان عروج قیام در پیکان گذر شد و در عروج ولایت معرفت اجمالی عالم علویست و در عروج نبوت معرفت تفصیلی عالم علوی و سفلی و تا که عروج بطرف فوق است مبنی از معامله ولایت است پس کم خود

عارفان را این بس است **پنجم** نکته کافی است که عارف کس است انا لله وانا الیه راجعون **ششم** در بیان قعده و معارفی که باو تعلق دارد و ظهور استی که در آنوقت می شود

بدانکه قعده نیز از ارکان نماز است و او را هم صورتیت حقیقتی و صورت و اضتیاج بیان ندارد و حقیقتش از نظر اکثر علما بلکه اولیا مخفی است که این رکن را در جنب ارکان دیگر هیچ قدری نمی نهند پس بیان حقیقت او ضرور بلکه فرض او هم ظاهراً عنایت الهی و امتثال امر وی که و اما نعمت ربک بگوش هوش استماع باید نمود که این رکن مرتبه اخیر حقیقت صلوة است و مناسبت تمام بمرتبه اطلاق و لایحین دارد و پاک از تحولات احوال و مبنی از مقام تمکین و حقیقتش آنست که دل را از گردش خطرهای غیر باید نشانید و بحضور و شهود او جل ذکره تسکین و آرام باید داد و التزام او و شمر شایع کثیر از مقام تمکین و اطمینان نفس است و ستانت کلی و بر دباری تمام نتیجه این رکن است و درین وقت ظهور اسم المتین و سجانه میشود و باعتبار نزول مناسبت تمام بعالم دارد و بلحاظ عروج متوجه



تنزیه صرف است و شرح تمکین و می آنست که چنانکه سالک در سلوک می آید و ترقی  
 بینماید اول برود در وازنه احوالی و از وقتی که مناسبت بتلوین دارند می کشایند  
 و از حالی بحالی می درازند و چون سلوک او تمام می شود و از راه بر می آید و بحجبه  
 مقصود میرسد در انوقت اینهمه حالات تلوینات رو بخفای می آرند و در مرتبه که  
 مناسب است ادا آن سالک می باشد او را مقام می بخشند و بشرف تمکین الطمین  
 مشرف می سازند همچنین در دیگر ارکان نماز ظهورات رنگارنگ حالات تجلیات  
 که مناسبت بتلوین دارند میشود لیکن چون بفضل الهی مراتب همه ارکان دیگر  
 طی می شوند و مرتبه حقیقت صلوة قریب باخر میرسد در انوقت ظهور حقیقت این  
 رکن میشود و اطمینان نفس تمکین کلی میسر می گردد و بالکل عارف از تحولات  
 احوال بر می آید و رجوع خاص بطرف تنزیه صرف پیدا میکند **سوم**  
**در بیان بیرون آمدن مصلی از نماز بقولی یا**  
**بفعلی و سبب آنکه بلفظ سلام بیرون آید**  
**و واجب چراست و ظهور اسی که درینوقت**  
**میشود و خاتمه کتاب** باید دانست که بیرون آمدن مصلی از  
 نماز بقول یا بفعل نیز فرض است و از ارکان نماز و بلفظ سلام بیرون آمدن  
 واجب است چنانچه در همه کتب مسائیل مسطور است و اسرار دمی مخفی و مستور  
 لیکن با عانت و مدد جناب حضرت سلام درین رساله که مجمل و مختصر است بر

سبیل اجمال و اختصار ایراد می یابد و نوشته می آید که سابق در سر اول در بیان  
 حقیقت صلوة تحریر یافت که صلوة از عالم امرست و از کارهای ملاء اعلیٰ بیچونگی  
 مصلی نماز میکند و صلوة بجای آورد فاعل کارهای ملائکه میگردد و آن فعل امر  
 از بیجا ترقی کنانیده تا بانجا که موضع ظهور است می برد گویند که تمام از بیجا بر می  
 آید و در عالم میرسد و تا که در نماز است داخل زمره فرشتگانست مقتضاست  
 این عالم نیست که دایم آنجا ماند و همیشه قرار در آن مکان حاصل کند چرا که  
 اینجه افعال بشری و مقتضای زندگی موقوف میمانند و بی موت اینحال<sup>ست</sup>  
 انشاء الله تعالی بعد از هاشدن مرغ روح از قفس بدنی ابد الابد در فضا  
 عالم بالا و در آن مرتبه علیا سکونت خواهد بود پس حالا اگر بسبب نماز کردن  
 در ان مقام گزاره واقع شود باز خواه مخواه بعد از مانی نزول باید کرد و درین  
 عالم باید آمد و درین عالم آمدن از دو حال خالی نیست یا که ازین شخص قوی  
 سرزند یا فعلی بظهور آید و بدون این درین عالم آمدن متصور نه پس برای این  
 جماعه حق تعالی فرمود که چون شما نماز میکنید از تو سطا و ترقی نموده در جماعه  
 فرشتگان و عالم امر داخل میشوند و بسبب مقتضای بشری دایم ماندن  
 در آنجا نمیتوانید لهذا شما را باز درین عالم رجوع باید نمود و نزول باید فرمود  
 و درین عالم آمدن و داخل شدن بی قول یا فعل محال است پس باید که بیرون  
 آید از نماز بقول یا بفعل ازین سبب است که در نماز سخن نباید گفت و

هیچ کار نباید کرد زیرا که نماز قاسد میشود و مصلی از العالم برمی آید و نزد مقربین  
 چنانچه در نماز هیچ نباید گفت خطرات ماسوی را نیز بدل راه نباید داد که این  
 سخن دل ست و در نماز سخن گفتن نشاید و فعل دل نیز همین است و قول فعل  
 وی یک است **ف**رد قول و فعل یکست چون خامه در آنچه کردم همان  
 همیگویم و سبب آنکه بلفظ سلام بیرون آمدن واجب چراست آنست که  
 مصلی در آنوقت از العالم نزول می نماید و در اینجا می آید و از جماعه فرشتگان  
 جدا میشود و رخصت میگردد و در وقت رخصت البته باید که بگوید السلام علیکم  
 ورحمة الله اینست سبب وجوب لفظ سلام و سبب گردانیدن رو بطرف راست  
 راست و چپ آنست که تا فرشتگان که ائما کاتبین نیز ملحوظ باشند و اگر امام است  
 باید که مقتدیان را نیز منظر نظر دارد و برایشان نیز سلام فرستد و جماعه مقتدیان  
 هم دیگر را نیز ملحوظ دارند و حضرت امام جعفر صادق شرفا الله علیه و آله نسبت  
 باطنه میفرماید که سلام در پس هر نماز یعنی امانست یعنی کسی که ادا کرد امان است و تقا  
 و سنت نبی او صلی الله علیه و سلم بخشوع و خضوع قلب پس برای اوست امان  
 از بلائی دنیا و نجات از عذاب آخرت و سلام اسمی است از سما و حق سپرده است  
 آنرا بخلق خود تا استعمال کنند معنی آنرا در معاملات و امانات میان خودها و اگر  
 اراده کنی که بجا آری محنی آنرا پس بترس از حق تعالی و اگر سلام فرستی از خود  
 درین خود را و قلب و عقل خود را پس ناپاک مکن آنها را از ظلمت معاصی و اگر

سلام فرستی حافظان خود را که ملائکه اند ملول گردان و وحشی مکن آنها را بر شتی  
 اعمال خود همچنین ملول مکن بر شتی معاشرت و دوستان و دشمنان خود را از تهی  
 با بجمله درین وقت ظهور اسم السلام او سبحانه میشود و تجلی این اسم میگرد  
 و او تعالی نیز سلام میفرستد و این رکن مناسبت بکلمات رسالت دارد  
 زیاده ازین درین رساله تطویل کلام را کار نفرمود و جمیع تفصیل را درین  
 چند کلمات موجزه مجمل مندرج گردانید که عارفان اهل تحقیق ازین چند  
 الفاظ چند در چند معانی خواهند فهمید العاقل تکفیه الاشارة **قطعه**  
 اگر کشایم بحث این را من بسازم تا سوال و تا جواب آید در اندر دفتر اسرار  
 ابتر می شود و نقش خدمت نقش دیگر میشود و در ربنا اللهم لنا نورنا و اغفر لنا  
 و ارحمنا انک انت الغفور الرحیم **در خاتمه کتاب التماس از جمیع خوا**  
 طری و یاران شفیق آنکه چون این رساله را بنظر تحقیق مطالعه فرمایند و نکته  
 ازین نکات بخاطر عاطر خویش پسند نمایند ازین فقیر بی بضاعت و بنسبه  
 بی استطاعت یاد آرند و به نیاز تمام در باره این بنده پر تقصیر از جناب  
 او سبحانه است دعا نمایند که دست این فقیر نیازمند را از دامن غنا و بی نیایی  
 خود جدا نکند و همیشه بحضور و شهود خویش بی مزاحمت اغیار مستغرق دارد  
 و در زمره لم تقولون مالا تفعلون داخل نماید و سواد این رساله را باعث  
 رو سیاهی من نگرداند و بموجب علم توفیق عمل کرامت فرماید ربنا تقبل منا

انک انت السميع الدعاء والسلام علی من اتبع الهدی و چونکه این فقیر طبع مؤرور  
 بهم دارد و در و در و تخلص میکند این رباعی را بطریق یادگار درین رساله تحریر یزید  
 رباعی را بدروز مردمان اهل عرفان و از وضع کلام میتوان یافت نشان  
 ما را مطلب بجز میان تصنیف و ماند معانی بختایم نهان **تتمت**  
**تمام شد رساله اسرار الصلوة**



2019

DUE DATE

1/15/0

8/10/2024

